ماشاء الله لا قوة الا بالله
دستور المبتدی
تکملہ و تصحیح
مطبع دار الطباعۃ والمطبوعات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يصرف الاحوال ويحقق الآمال وبيده الحل والعقد ويصلح العمل والصلوة على رسوله محمد الذي اسست قواعد الدين وانية الاسلام وعلى آله واصحابه الذين بذلوا جهدهم في استنباط قوانين احكام

پس از حمد وصلوة میگوید بنده ضعیف گنهگار شرمسار امیدوار مغفرت پروردگار

متعلم حقیر صفی بن نصیر اصلح الله تعالى حاله ووفق افعاله

بارگاه فرزند شیخ الاسلام ابو المکارم اسماعیل رؤف الله تعالى

علما نافعا وفهما کاملا ان شاء الله تعالى

توفیقیه اتمام کردم تا کتابی دیگر فارسی در علم صرف تعلیم کنم

تسلیم او نیافتم پس چند قوانین اعلال و ابدال و تخفیف همزه و ادغام برای تعلیم او
بین مختصر جمع کردم و نام او دستور المبتدی نهادم و برای ترغیب طلبان
بشارت راغبان سوالها جوابها درین قوانین مندرج کردم و بیشتر قواعد متفرقه در سلک
ضبط آوردم و در ایضاح بیان آن کوشش بلیغ نمودم تا مبتدیان ازو نفع
پذیرند و از رضوع بیان وی بهره مند شوند و از حق سبحانه و تعالی خواستم تا فرزندم
عزیز الوجود و هر که این مختصر را بخواند فهم کامل و علم نافع یابد و از تایکی جهل
بیرون آمده در روشنی علم افتد وَاللّٰهُ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ بِالْاِتْمَامِ بدان
فَلَکَ اللّٰهُ تَعَالٰی عِلْمًا نَافِعًا وَّفَهْمًا کَامِلًا کلمات اسماء افعال نزدیک اهل
عربیت بر چهار گونه است صحیح و مهموز و مثل و مضاعف اما صحیح آن باشد
که از حروف اصلی وی حرف علت و همزه و دو حرف صحیح از یک جنس
نباشند چون ضَرَبَ وَبَعْثَرَ وَرَجُلٌ وَجَعْفَرٌ وَسَبْهَلٌ جَمَلٌ و مهموز آن باشد که
یکی از حروف اصلی وی همزه باشد و آن بر سه قسم است مهموز الفا چون اَمَرَ
سَئَلَ وَاَخَذَ وَاَکَلَ و مهموز العین چون سَاَلَ وَلَوْمٌ وَسِئَلَ وَرَاْسٌ وَلُؤْمٌ
بُؤْسٌ و مهموز اللام چون قَرَاْ دَعَا وَکَلَا وَخَطَاَ وَمَتَلٌ آن باشد که

ورآیت جزء الکلمة وتطرف الی جزء ثانیة بدانکه هر جا که همزه را بصورت
یا تنها نقطه کردن دران یا محض خطاست چون قائل و بائع و
مانند آن و این نزدیک ابوعلی فارسی ست واتفاق اکثر اهل تصریف
همچنین ست زیرا که این همزه است بصورت یا همچنین هر الفیکه بصورت یا نبشته
آنرا نیز نقطه کردن خطاست چون تعالی و سعی زیرا که این الف ست
مرقوم بصورت یا معتل بر دو گونه است معتل بیک حرف و معتل
بدو حرف یا معتل بیک حرف بر سه گونه است معتل فا چون وعد
ویسر و وعد و یسر و این امثال نیز گویند و معتل عین چون قال
وباع وقول و بیع و این را اجوف نیز گویند و معتل لام چون غزا
وسعی و رمی و این را ناقص نیز گویند و معتل بدو حرف بر دو
گونه است معتل فا ولام چون وقی و وکی و وفی و وشی و این
را لفیف مفروق نیز گویند و معتل عین ولام چون طوی
وحیی وحیی و معتل فا وعین چون وبل و بیع و این نوع

در فصل کمتر آمده است واین هر دو نوع را لفیف مقرون گویند و مثل سه حرفی
بغایت کمتر است جز گفتا و دیا و دو گویند و بگویند یافته نشده است
و مضاعف آن باشد که از حروف اصلی او دو حرف صحیح از یک جنس باشند
در خلالی بجای عین و لام چون مَدَّ و فَرَّ سَبَّ و عَدَّ و در رباعی بجای فا و لام
اول و عین و لام ثانی چون زَلْزَلَ و زَخْرَخَرَ و وَدْوَدَ و مُقَعْنَصٌ پس مجموع
اصول اجناس اسماء افعال ده نوع مذکور شد یعنی صحیح و معتل و مهموز فا و مهموز عین و
مهموز لام و مثال و اجوف و ناقص و لفیف مفروق و لفیف مقرون و مضاعف و
نوع دیگر از اجناس مرکب است مضاعف و مهموز فا چون اَمَّ و اَمَّ و مضاعف
و مثال چون وَدَّ و دُدَّ و مهموز فا و اجوف چون اَسَ و اُوسِسَ و مهموز فا و ناقص
چون اَنَ و اَنِیَ و مهموز فا و لفیف مقرون چون اَوَی و اُوِیَ و مهموز عین و
مثال چون وَاَدَ و وَأْدٌ و مهموز عین و ناقص چون رَاَی و رَأْیٌ و
مهموز عین و لفیف مفروق چون وَاَی و وَأْیٌ و مهموز لام و مثال

چون دعا و دعو و صوزلام و اجوف چون ناو و قوی و چون شناختی
بزال و ہاء و ساکن الدال و ن
احتمال سماع و احتمال را پس بدان کہ صرف صحیح بر اصل خود است یعنی بر حال خود
تعلیل و تغییری پذیرد و صرف صوزغاد و مثال بر وفق صرف صحیح ست اگرچہ چند
محل کہ یاد خواہم کرد ان شاء اللہ تعالیٰ و صرف اجوف و تعلیل و مفاعلہ و افعل و تفاعل
بحث کتاب الفعل ہمزہ اول از ہمزہ
نیز حکم صرف صحیح دارد چون جَوَرَ یَجُوْرُ جَوْرًا فَهُوَ جَائِرٌ وَ مَجُوْرٌ وَ مَجَارَ یُجَارُ
فَهُوَ مُجَارٌ وَ عَاوَنَ یُعَاوِنُ مُعَاوَنَةً فَهُوَ مُعَاوِنٌ
وَ عَايَنَ یُعَايِنُ مُعَايَنَةً فَهُوَ مُعَايِنٌ وَ مَجُوْرٌ یُجَاوَرُ مُجَاوَرَةً فَهُوَ
مُجَاوِرٌ وَ تَغَيَّرَ یَتَغَيَّرُ تَغَيُّرًا فَهُوَ مُتَغَيِّرٌ وَ تَنَاوَلَ
یَتَنَاوَلُ تَنَاوُلًا فَهُوَ مُتَنَاوِلٌ وَ تَغَايَرَ یَتَغَايَرُ تَغَايُرًا فَهُوَ مُتَغَايِرٌ
جزین چہار باب کہ مذکور شد از اجوف و ہمزہ ابواب ناقص جاری اعلال تغییر شد
و ہمزہ ازان بروزن صحیح آید بر اصل خود باشد چنانچہ یَلْوِیْ بروزن

يَفْعَلْنَ وَيَفْعَلْنَ چنانچه دَعَوْنَ وَسَعَيْنَ بروزن فَعَلْنَ آمده است
بر اصل باشد وانچه بروزن صحیح نیست برای وی اصلی بروزن صحیح پیدا آرند
واعلال وتغییر آنرا مبنی بر قوانین تصریف مانند چون يَعِدُ بروزن يَفْعِلُ است
بروزن يَفِلُ
در اصل يَوْعِدُ بروزن يَفْعِلُ گویند وقَالَ بروزن فَعَلَ نیست در اصل
بروزن فَعَلَ
قَوَلَ بروزن فَعَلَ پیدا آرند وهمچنین سایر صور اعلال ولوغام وتخفیف همچون
ذَهَبَ که در اصل ذَهَبَ بود وقَرَّ که در اصل قَرِرَ بود ویا مُرْ که در اصل اُؤْمُرْ بود **اعلال**
تخفیف کردن حرف علت بود بابدال یا باسکان یا بحذف **وابدال** دادن حرفی
بود بجای حرفی دیگر چون قَالَ که در اصل قَوَلَ بود و **اسکان** ساکن کردن حرکت بود
چون يَدْعُوْ که در اصل يَدْعُوُ بود و **حذف** افکندن حرفی بود چون يَجِبْ که در
اصل يَوْجِبُ بود و **اوغام** درانیدن آوردن لگام در دهن اسب بود و در اصطلاح
یعنی ادغام شود
صرفیان درآوردن حرفی بود در حرف مانند آن چنانکه از دو حرف یک حرف
مشدد کرده شود چون مَدَّ که در اصل مَدَدَ بود حرف اول را در غم خوانند چون
دوم را مدغم فیه و **ابدال** بر سه گونه است بدل از حروف اصلی چون قَالَ و بَاعَ
بدل از حروف زائده چون ضَرَبَ که واو وشین بدل است از الف ضَارَبَ

و با یم و آن زائده است مبدل از بدل چون یَدْعُو علی و یَرْمِی کہ الف ایشان مبدل
است از یا و یا بدل است از واو و اسکان بر دو گونه است آکان بنیز نقل حرکت
چون یَدْعُوْ و یَرْمِیْ و اسکان بنقل حرکت این نیز بر دو نوعست نقل بسوی ساکن
چون یَقُوْلُ و یَبِیْعُ و نقل بسوی متحرک بعد از الله حرکت قابل چون قُلْ و بِعْ حذف
بر دو گونه است حذف یک حرف اصلی و این مشترک ست میان اسم و فعل چون
اَبٌ و اَخٌ و یَعِدُ و یَضَعُ و حذف دو حرف اصلی مختص بفعل ست چون قِ و خَ و
ادغام بر دو گونه است ادغام دو حرف متجانس چون مَدَّ و ادغام دو حرف
متقارب در مخرج چون عَدَلَتْ و لَبِثْتُ و هر یکی ازین بر سه گونه است واجب
چون مَدَّ و جائز چون لَنَبْلُوَنَّکُمْ و ممتنع چون مَدَدْنَ و هر یکی ازین در
فصل خود این ادغام یاد کرده آید و تخفیف همزه گاهی با بدال باشد چون
اٰمَنَّا بِرُوْمِنُ ایماناً و گاهی بحذف چون اَکْرَمْتُ و گاهی بتسهیل یعنی بین بین
ساختن و این بین آن باشد که همزه را میان مخرج او و مخرج حرفیکه حرکت همزه

مناسب آن حرف ست تلفظ کنند چون سَأَلَ وَبَرَكَ ازین و فصل قوانین
تخفیف همزه یاد کرده آید و تخفیف او باسکان نیاورده است و همچنین تخفیف او
بحذف در ابتدای کلمه نیز نیاورده است و ناسٌ که در اصل اُنَاسٌ بود بضم همزه مشابهت
یعنی بر خلاف قیاس چون شناختی انواع اعلال و ادغام و تخفیف همزه پس بدانکه
هر یکی ازین همی بر قوانین تصریف بود و آن قوانین که در کلام عرب جاری است
بیشتر ست و هندی آنرا ضبط تواند کرد درین مختصر یاد کنم بتوفیق الله تعالی

فصل اول در بیان قوانین تخفیف همزه

یکی هر همزه منفرده که ساکن باشد و ماقبل او مفتوح روا باشد که او را بالف
بدل کنند چون رَاْسٌ و یَاْخُذُ که در اصل رَأْسٌ و یَأْخُذُ بوده است همچنین هر همزه
منفرده که ساکن باشد و ماقبل او مضموم روا باشد که او را بدل کنند بواو چون بُؤْسٌ
و یُؤْخَذُ که در اصل بُؤْسٌ و یُؤْخَذُ بوده است همچنین هر همزه منفرده که ساکن
باشد و ماقبل او مکسور روا باشد که او را بیا بدل کنند چون بِئْسَ و شِئْتُمْ که در
اصل بِئْسَ و شِئْتُمْ بوده است و حکم بِئْسَ و جِئْتُ همچنین ست دیگر هر همزه
منفرده که مفتوح ست و ماقبل او مضموم روا باشد که همزه را بواو بدل کنند چون

یکجا خلاف در اصل وضع بوده است همچنین هر همزهٔ مفرده که مفتوح باشد و ماقبل او واو مدهٔ زائده بود رو را باشد که او را بواو بدل کنند و واو را واو ادغام کنند چون مَتَوَدَة که در اصل مَتْؤَدَة بوده است همزه را بواو بدل کردند و او را واو ادغام کردند مَتَوَدَة شد و دیگر هر همزهٔ مفرده که مفتوح باشد و ماقبل او مکسور رو بود کرا را بیا بدل کنند چون مِیئَة که در اصل مِئَة بوده همچنین هر همزهٔ مفرده که مفتوح باشد و ماقبل او یای مدهٔ زائده باشد رو را بود کرا را بیا بدل کنند و یا را در یا ادغام کنند چون خَطِیَّة که در اصل خَطِیْئَة بوده همزه را بیا بدل کردند و یا را در یا ادغام کردند خَطِیَّة شد و کرم این ابدال بر قول مشهور رو بود بر قول بعضی که در اصل شَیْءٌ دَیْئَاءُ بوده است شاذ است دیگر هر جا که دو همزه در یک کلمه بهم آیند همزهٔ اول متحرک و دوم ساکن باشد واجب ست که همزهٔ دوم را بدل کنند بحرف علت که مناسب حرکت همزهٔ اول باشد چون اٰمَنَ وَاُمِنَ و اِیْمَانًا که در اصل اَاْمَنَ وَاُاْمِنَ و اِاْمَانًا بوده و حکم اَدَم چون حکم اَمَنَ ست سوال

واحد متکلم کند اصل أُؤْمِنُ بوده است قانون أُمَنُ موجود است چرا همزهٔ
دوم را بالف بدل نکردند و نیز در أَأَمَنْتُمْ که در اصل أَأْمَنْتُمْ بوده قانون أُؤْمِنُ
موجود است چرا همزهٔ دوم را او بدل نکردند جواب در أُؤْمِنُ قانون مذکور
با بدال تقاضا میکند و موافقت ماضی با مثال و هر جا که اعلال و ابدال معارض شوند
اعلال را ترجیح دهند بر ابدال از آنکه تخفیف در اعلال بیشتر از ابدال است
ادغام و ابدال همزه معارض شدند و هر جا که ادغام و ابدال معارض شوند ادغام را
ترجیح دهند بر ابدال از آنکه تخفیف در ادغام بیشتر است ابدال سوال أَوْ مَنْ
اجتماع همزتین بذات خود ابدال را تقاضا میکند و اعلال از جهت موافقت ماضی
نه از جهت ثقل ضمه بر واو زیرا که ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست چون
دَلْوٌ وَظَبْيٌ پس دلیل ابدال قوی باشد و دلیل اعلال ضعیف پس بایستی که اینجا
ابدال را ترجیح دهند بر اعلال جواب اگر اجتماع همزتین بذات خود ابدال
را تقاضا میکند لیکن مقصود اصلی از اعلال و ابدال تخفیف است و تخفیف در
اعلال بیشتر است از ابدال پس اعلال را ترجیح دهند بر ابدال و در کُلٌ وَخُذْ وَمُرْ
که در اصل أُؤْكُلْ وَأُؤْخُذْ وَأُؤْمُرْ بوده همزهٔ ثانی را حذف کردند

از جہت تخفیف برخلاف قیاس لکثرۃ الاستعمال و ہمزۂ وصل اگر مفتوح کودہ باشد
استثنائیں از احکام اصلیہ بدون فائدہ لیکن حذف در کُل وخُذ واجب ست
وَدر مر وجائز ست از جہت آن کہ استعمال کُل وخُذ بیشتر ست از استعمال
مُر لیکن مشہور در ابتدای کلام افصح ست از اُؤْمُرْ وقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلٰوةِ وَإِذَا بَلَغُوا سَبْعًا وَاضْرِبُوهُمْ
وَإِذَا بَلَغُوا عَشْرًا وَدر رحال وصل اُؤْمُرْ افصح ست از مُرْ وقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى
وَأْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَدیگر ہر جا کہ دو ہمزہ و یک کلمہ ہم آیند اگر یکی از
ایشان ساکن باشد دوم را بیا بدل کنند چنانچہ آئِمَّةً کہ در اصل اَءْمِمَةٌ
بودہ است ودیگر ہر جا کہ دو ہمزہ در اول کلمہ ہم آیند و ہمزۂ دوم مفتوح باشد
و ماقبل او نیز مفتوح باشد یا مضموم واجب ست کہ ہمزۂ دوم را بواو بدل کنند
چون اَوَاَدَمْتُمْ واُوَيِدْتُمْ کہ در اصل اَاَدَمْتُمْ واَاُيِدْتُمْ بودہ است ہمچنین
اُوتِلَ کہ در اصل اُؤْتِلَ بودہ است سوال در اَكْرَمَ کہ در اصل اُؤْكِرَمَ بود
ہمزۂ دوم را چرا حذف کردند و بواو بدل نکردند با آنکہ قانون ابدال موجود ست

جواب اول حذف همزه دوم از جهت تخفیف بنا بر اجتماع است برخلاف قیاس
لکثرة الاستعمال جواب دوم ابدال همزه دوم واو در جائی ست که همزه دوم اصلی
باشد نه زائده و آنجا هر دو همزه را زائده اند فقط مادر یُکْرِمُ و نُکْرِمُ و تُکْرِمُ که در اصل
یُؤَکْرِمُ و نُؤَکْرِمُ و تُؤَکْرِمُ بود واست همزه را حذف کردند از جهت موافقت
أُکْرِمُ اگرچه اجتماع همزتین نیست چنانچه واو در تَقُوْدُ و اَعِدُ و نَعِدُ برای موافقت
یَعِدُ حذف کردند سوال در آدم همزه دوم اصلی ست پس بایستی که بواو بدل
نمودندی جواب در اٰدَمُ همزه دوم اصلی ست لیکن متحرک نیست و دیگر هر جا که همزه
بعد الف زائده تنها روا باشد که او را بین بین کنند و بین بین آن باشد که همزه را
میان مخرج او و میان مخرج حرفیکه حرکت همزه مناسب آن حرف ست
تلفظ کنند یعنی اگر همزه مضموم باشد میان مخرج او و مخرج واو گویند و اگر مفتوح
باشد میان مخرج او و مخرج الف گویند و اگر مکسور باشد میان مخرج او و
مخرج یا گویند چون سَاَلَ یَسْاَلُ سَاْلًا فَهُوَ سَائِلٌ و دیگر هر همزه
مفتوحه که متحرک باشد ماقبل او نیز متحرک باشد روا بود روی را بین بین کنند
چون سَاْلٌ وَلُؤْمٌ وَسُئِلَ و دیگر آن همزه مفتوح باشد ماقبل او مضموم

یا مکسور بود انگاه بدل کنند او را بحرف علت کہ موافق حرکت ماقبل او باشد
چنانچہ گذشت در مُؤَاخَذَة وَمُؤَاخِذَة وگر ہر ہمزہ کہ متحرک باشد و ماقبل او ساکن
باشد سہل است کہ حرکت ہمزہ نقل کردہ بماقبل دہند و ہمزہ را حذف کنند چون
یَسْئَلُ وَسَلْ وَمَسْئُولٌ کہ در اصل یَسْأَلُ وَسْأَلْ وَمَسْؤُولٌ بود مگر آنکہ ماقبل ہمزہ حرف مدہ
و لینے باشد انگاہ ابدال و ادغام جائز ست چون خَطِيئَةٌ وَمَقْرُوءَةٌ
وَأُوَيْسٌ کہ در اصل خَطِيْأَةٌ وَمَقْرُوْأَةٌ وَأَوْيَسٌ بودہ است
و لزوم این اعلال در باب مَدَدْتُ کہ در اصل مَدَدْتُ آی بود شاذ ست و چنین در
مَلَكٌ کہ در اصل مَلَاكٌ بود ہمزہ را حذف کردند از جہت کثرت استعمال

فصل دوم در بیان قوانین اعلال مثال

یکی آنکہ ہر واوی کہ در فعل مستقبل میان یای مفتوح و کسرہ لازم باشد

واجب است که آن واو را حذف کنند چون یَعِدُ و یَجِبُ که در اصل یَوْعِدُ
و یَوْجِبُ بوده است فاما در قَعِدَ وَاَعِدُ و نَعِدُ که در اصل قَوَعِدَ
و اَوْعِدُ و نَوْعِدُ بوده واو را حذف کردند از جهت موافقت یَعِدُ اگرچه
واو میان یا و کسره نیست سوال در تُوْعَدُ مجهول چرا واو را حذف نکردند از جهت
موافقت یعد جواب زیرا که مجهول مغایر معروف ست و موافقت میان
متغایرین لازم نیست و در مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ واو نیفتاد زیرا که یَوْمِ الدِّیْنِ
فعل نیست یا آنکه این کسره عارضی ست اصلی نیست و در تُوْعَدُ که مضارع معروف
اَوْعَدَ است واو نیفتاد زیرا که یا ممنوع نیست یا آنکه واو از روی تحقیق
میان یا و کسره نیست بلکه میان همزه و کسره است زیرا که در اصل یُوْوْعِدُ بود
همزه را حذف کردند از جهت موافقت اُعِدُ یُوْعِدُ شد و در یُوْجَلُ واو نیفتاد
زیرا که میان یا و کسره نیست سوال در یَدَعُ و یَهَبُ واو چرا افتاد با آنکه میان
یا و کسره نیست جواب از آنکه در آنها کسرهٔ تقدیری ست زیرا چه
در اصل یَوْدِعُ و یَوْهِبُ بوده است بکسر عین فعل بعده کسره را
بعد حذف واو لفظ بدل کردند از جهت حرف حلق بسبب آنکه عاصیت باب

مَنَعَ يَمْنَعُ آن ست کہ بجای عین فعل یا لام فعل ہمیشہ حرف حلق باشد چون
در یَذْہَبُ عین فعل و در یَدَعُ لام فعل حرف حلق بود از جہت مجانست نون و ہمزہ
در باب مَنَعَ یَمْنَعُ بروند **سوال** در یَدَعُ حرف حلق نہ در عین فعل ست نہ
در لام فعل پس فتحہ را دادند **جواب** زیرا کہ در معنی یَکُفُّ است و در یَدَعُ مفتوح
دادند جہت حرف حلق پس در یَدَعُ ہم فتحہ دادند تا در لفظ و معنی موافقت باشد
سوال در یَعِدُ حرف حلق بجای عین فعل ست چرا فتح ندادند در باب
مَنَعَ یَمْنَعُ بروند **جواب اول** تا دلیل بود بر اصل افعال خود **جواب دوم**
این حکم سماعی ست قیاسی نیست وگرنہ در عین فعل یَسْأَلُ و لام فعل یَسْئَلُ
نیز حرف حلق ست بایستی کہ فتحہ دادندی و در باب مَنَعَ یَمْنَعُ می بروند **سوال**
در کتب لغت بعضی از باب سَمِعَ یَسْمَعُ آوردہ اند فکذلک یَسْمَعُ پس در
ایشان نہ کسرہ تحقیقی ست و نہ تقدیری و او را در ایشان چرا حذف کردند
جواب از آنکہ مستقبل غالبی و اوی از باب سَمِعَ یَسْمَعُ بیشتر لازم می آید یَطَأُ
و یَسَعُ متعدی آمدہ است پس چون ایشان در معنی مخالف نظائر خود شدند
در لفظ نیز مخالفت کردہ شد بحذف او تا مخالفت لفظی دالت کند بر مخالفت معنوی

گذارند تا بیاید المصادر و دیگر هر مصدر یکه از ثلاثی واوی بکسر فا کلمه باشد و در مضارع او واو حذف شده باشد واجب ست که آن واو را از ان مصدر از جهت کثرت استعمال و معرفت فعل حذف کنند و عوض آن واو تا در آخر کلمه آرند چون عِدَةٌ و زِنَةٌ که در اصل وِعْدٌ و وِزْنٌ بود سوال چون واو را حذف کردند عین کلمه را کسره از کجا شد جواب چون واو را حذف کردند عین کلمه را کسره واو محذوف دادند تا ابتدا بحرف ساکن لازم نیاید سوال واو را بکسره چرا حذف کردند بعد عین کلمه را کسره میدادند تا ابتدا بساکن لازم نیاید جواب اگر واو را بکسره حذف میکردند مزید فیه فرع بر اصل لازم آمدی زیرا که فعل در اعلال اصل ست و مصدر در تقلیل فرع اود و فعل از یک تغییر بیشتر نشده است و آن حذف نفس واو ست پس اگر در مصدر واو بکسره حذف شود سه تغییر لازم آید حذف و او و حذف حرکت و آمدن حرکت دیگر پس زیادت فرع بر اصل شد و آن روا نیست پس بضرورت اول حرکت را نقل کردند و عین کلمه دادند بعد ه واو را حذف کردند

تا مزیت فرع بر اصل لازم نیاید سوال مزیت فرع بر اصل هنوز باقیست چرا که
در اصل از یک تغییر بیشتر نشده است و آن حذف واو است و در فرع دو تغییر یعنی
حذف واو و نقل حرکت جواب این مقدار مزیت فرع بر اصل مستقل مفید نیست
زیرا که اگر حرکت نقل نمیکردند ابتدا بسکون لازم می آمد و اگر واو را با حرکت
حذف میکردند واحداث حرکت دیگر میکردند سه تغییر لازم آمدی و در
نقل حرکت واو محذوف از دو تغییر بیش نیست حذف واو و نقل حرکت
باآنکه نقل حرکت اسهل ست از حذف حرکت پس صیرورت بسوی
تغییر اندک اولی باشد سوال واو وسعدة در اول کلمه حذف شده است حذف
او تا در آخر کلمه چرا آورند جواب اگر تا در اول کلمه می آوردند التباس مصدر
بفعل مضارع آمدی از روی صورت در وعد و وزن واو نیفتادی زیرا که کسره
نیست سوال سنة در اصل وَسْنَهٌ بود بفتح واو واو را چرا حذف کردند
باآنکه کسره نیست جواب لا نسلم که در اصل بفتح واو بود بلکه در اصل کسره
واو و سین سنة مکسور بود لیکن بعد حذف واو سین را فتحه دادند از جهت

مجاورت حرف حلق گذاشت کما ذکرہ صاحب العلل الخلیل فی شرحہ و در
وصال وقف داد و بنیتاد زیرا کہ در مضارع ایشان یعنی در یوصل و یوقف
داد و نیفتاد است سوال در وجہ قانون مذکور موجود است و او چرا نیفتاد
جواب اول تا دلالت کند بر اصل حروف خود و این قول بر گمان مازنی است
جواب دوم و بعضہم اسم توجہ است مصدر نیست و این قول نزد علی فارسی است
و این جواب صواب تر است زیرا کہ اگر تصحیح او از جہت دلالت بر اخوات اوست
فعل او را نیز تصحیح میداشتند چنانچہ اِسْتَحْوَذَ یَسْتَحْوِذُ اِسْتَحْوَاذًا و اِسْتَصْوَبَ
یَسْتَصْوِبُ اِسْتِصْوَابًا پس تقلیل فعل دلالت میکند کہ او اسم توجہ است
مصدر نیست سوال در وقایۃ قانون مذکور موجود است و او چرا نیفتاد
جواب زیرا کہ کسرہ او بعد حذف او ہیں کلمہ را دادن ممکن نیست زیرا کہ
اگر کسرہ بعد حذف او بقا یابد ہنوز بر حال خود نماند یا گردد چنانچہ در ضَارِبٌ

وَمَفَاتِيحُ وچون الف یا گردد قوای کسرات لازم آید و آن موجب ثقل ست و
اعلال برای تخفیف ست و اگر واو را با کسره حذف کنند و رفع دو تغییر لازم آید و آن
درست نیست زیرا که در اصل او از یک تغییر بیش نشده است پس زیادت
فرع بر اصل باشد و آن روا نیست و در شرح تصریف نیز گفته است که تصحیح
وقایة شاذ ست و در عِدْ وزِنْ که در اصل اِوْعِدْ و اِوْزِنْ بوده است
واو از جهت موافقت مضارع حذف شده است و همزه از جهت استغنا یعنی
از جهت آنکه احتیاج بدو نماند و این اصل باعتبار وضع ست اما باعتبار آنکه
بنای امر بعد تعلیل مضارع ست در اصل عِدْ و زِنْ ماخوذ از تَعِدُ و تَزِنُ بود
بضم الدال و النون بعده علامت استقبال را حذف کردند و دال و نون را
ساکن کردند از جهت بنای امر عِدْ و زِنْ شد و همچنین در رِ و خَ که در اصل
اِرْیِ و اِوْخِی بود و او افتاد از جهت موافقت مضارع و همزه از جهت استغنا
و یا از جهت امر و دیگر هر واو یکه در فا کلمه یا در عین کلمه مضموم باشد جایز ست
که وی را بهمزه بدل کنند چون اُجُوه و اُقِّتَتْ و اُدُوِّرَ و اُعُیِّرَ که در اصل
وُجُوه و وُقِّتَتْ و وُدُوِّرَ و وُعُیِّرَ بود و همچنین اگر مکسور باشد نزدیک بعضی روا ست

کمان و امثلہ گر دوچون اشاح و اساده کہ در اصل وشاح و وساده بود از جہت
کہ سعید بن جبیر رض در دعاء اعشاء میخواند این ابدال در واو متفق بر خلاف قیاس
بر سبیل قلت مد است چون احد و اناة و سماء کہ در اصل وحد و وناة
و وسماء بود و اسکون بجہت نام زنی ست جمع اہم ست وزن او فعلاء است
نہ افعال مشتق از وسامت ست نہ از سمو است دیگر ہر جا کہ دو
واو در اول کلمہ بہم آیند و ہر دو متحرک باشند واجب مطرد ست کہ نخستین را بہمزہ
بدل کنند چون اواعد و اولعد اواصل و اوصل کہ در اصل
وواعد و وولعد و واصل و وصل بود و اگر واو دوم ساکن
باشد جائز ست کہ نخستین را بہمزہ بدل کنند چون اوری کہ در اصل وری
بود است و بعضی در وری بدل نمیکنند زیرا چہ واو دوم بدل ست از الف
و اسای اگر ہا و اول را بدل کنند توالی اعلالین لازم آید و آن روا نیست کلمہ
بدان مختل گردد سوال واو اولی کہ در اصل وصل بود ابدال واو واجب شد از آنکہ

واو دو ما ساکن ست جواب زیرا کہ محمول ست بر اول جمع اول کہ در اصل وَوَل بود و ابدال در اول واجب ست از جہت آنکہ ہر دو واو متحرک اند و دیگر ہر واو یکہ ساکن باشد و ماقبل او مکسور واجب ست کہ بیا بدل کنند اگرچہ مدغم نشود و کسرہ عارضی باشد چون اِیقَادٌ و اِستِیقَادٌ و مِیزَانٌ و مِیعَادٌ کہ در اصل اِوقَادٌ و اِستِوقَادٌ و مِوزَانٌ و مِوقَاتٌ بود سوال در ہمہ ذکر کرد در اصل اِدعَادٌ بود قانون مذکور موجود ست چرا واو را بیا بدل نکردند جواب اول قانون مذکور ابدال را تقاضا میکند و موافقت مضارع حذف را و ہر جا حذف و ابدال معارض شوند آنجا حذف را ترجیح دہند بر ابدال از انکہ تخفیف حذف بیشتر ست از ابدال جواب دوم قانون مذکور ابدال را تقاضا میکند و موافقت مضارع حذف را و لیکن موافقت مضارع امرے ثابت ست و کسرۂ ماقبل در معرض زوال ست بسبب احتمال سقوط ہمزۂ وصل پس معارض نگردد مر موافقت مضارع را و این تعلیل در اجوف ناقص ہم می آید چنانچہ در قِیلَ کہ در اصل قُوِلَ بود حرکت واو را بما قبل نقل کردند بعد ازاں حکم ما قبل بعینہ دادند ساکن ماقبل و مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِیلَ شد و قَدْ عِینَ کہ در اصل قَدْ عُوِنَ بود

حرکت واو را بما قبل نقل کردند بعد ازان حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور واو را بیا بدل کردند اجتماع ساکنین شد میان هر دو یا یک یا را حذف
کردند مُذْعِنِینَ شد دیگر هر یائیکه ساکن باشد و ماقبل مضموم آن یا واو گردد
چون یُوقِنُونَ و مُوقِنٌ که در اصل یُیْقِنُونَ و مُیْقِنٌ بوده است این تعلیل در لغون
هم می یابد چنانکه در فُعْلٌ اسم بضم فا وسکون عین چون عین کلمه یا بود واو شود چون
طُوبٰی و کُوسٰی که در اصل طُیْبٰی و کُیْسٰی بود بخلاف فُعْلٰی صفت کیای
او اسلامت بدارند ضمهٔ ماقبل را کسره بدل کنند تا یا سلامت ماند چون
مِشْیَةٌ و عِلْمَةٌ و ضِیْزٰی که در اصل مِشْیَةٌ و عِلْمَةٌ و ضِیْزٰی بود و همچنین در فُعْلٌ
بضم فا وسکون عین کرجع اَفْعَلٌ است یای او سلامت بدارند ضمهٔ ماقبل را بکسره
بدل کنند تا یا سلامت ماند چون بِیْضٌ و عِیْنٌ جمع اَبْیَضُ و اَعْیَنُ که در اصل
بُیْضٌ و عُیْنٌ بود و دیگر هر واو و یا که در باب افتعال بجای فا کلمه باشد جائز
بود دست که آن واو و یا را ابتا بدل کنند و تا را در تا ادغام کنند و این مشهورست

واصح چون اتقد یتقد اتقادا فهو متقد واتسر یتسر اتسارا
فهو متسر که در اصل اوتقد یوتقد اوتقادا فهو موتقد
اتیسر یتیسر ایتسارا فهو میتسر بود سوال در اتقد کاقدن مذکور
ابدال واو بتا تقاضا میکند وسکون واو وکسرهٔ ماقبل ابدال واو بیا در اصل
دلائل اعمال ست نه اعمال پس بایستی که اول واو را بیا بدل میکردند بعد یا را
بتا تا ترک عمل باعدالدلیلین لازم نیاید چنانچه در یقل علی که در اصل یقول بود
واو را بیا بدل کردند بعد یا را بالف تا ترک عمل باعدالدلیلین لازم نیاید جواب
اول بهر دو دلیل آنجا عمل میکنند که هر دو متساوی باشند و اینجا هر دو متساوی
نیستند بلکه یک قوی و دیگر ضعیف از انکه میان واو تا قرب مخرج ست این قرب
ابدال واو بتا تقاضا میکند و کسرهٔ ماقبل ابدال واو بیا لیکن کسرهٔ ماقبل در معرض
زوال ست بسبب احتمال سقوط همزهٔ وصل چنانچه گوئی واتقدنا فاتقدنا واتسر
فاتسر پس معارض نگردد در قرب تامی انفعال را جواب دوم واو را که بتا بدل میکنند
از جهت آنکه میان واو و تا قرب مخرج ست و یا را که بتا بدل میکنند از جهت آنکه شباهت
بواو دارد پس اصل درین باب ابدال واو ست بتا و ابدال یا فرع ست

ودوام کہ عمل باصل ممکن باشد صیرورت بسوی فرع روا نباشد **جواب سوم** مقصود ازابدال امر ابتداء یا قلب او فام ست زیرا کہ اگر واو را یا بدل کنند بعدہ یا را بتا بدل کنند و تا در تا او غام کنند کثرت تغییر لازم آید خلاف مقصود و آن درست نیست بخلاف یدنی کہ در وی مقصود ازابدال واو یا ابدال یا بالف است برای تخفیف پس کثرت تغییر اینجا متحمل باشد **جواب چہارم** دلیلین اینجا ہیچ فائدہ نیست پس بصورت قصر مسافت کردند کہ واو را ابتداءً بتا بدل کردند و در یدنی علی فائدہ آن در خط ظاہر میشود زیرا کہ این الف از نہایت کہ بدل از یاست بصورت یا بنشتاید **جواب پنجم** اگر در افتعل واو را یا بدل کنند تو الی کسرات لازم آید واین روا نیست پس واو را ابتداءً بتا بدل کردند **سوال** در میزان و میقات نیز تو الی کسرات لازم می آید پس بایستی کہ واو را یا بدل بنگردند **جواب** اگر واو را یا بدل بنگردند خروج کسرہ بسوی ضمہ لازم آمدی زیرا کہ واو از پس کسرہ بمنزلہ ضمہ است و تو الی کسرات اہون ست از خروج کسرہ بسوی ضمہ پس تو الی کسرات اختیار افتاد لِئَلَّا یَکُونَ مِنَ الْتُبْلِی بِبَلِیَّتَیْنِ فَیَخْتَارَ اَہْوَنَہُمَا بخلاف واو کہ اگر واو در دی سلامت دارند خروج

کسرو لیسوی ضمہ لازم آید اگر واو را یا بدل کنند توالی کسرات لازم آید و ہر دو ممنوع است و اگر واو را بتا بدل کنند ہیچ محظور لازم نیاید پس قلب واو بتا انتیار افتاد

جواب ششم اگر در اِدِّقَدَ اول واو را یا بدل کنند بعد ہ یا را بتا بدل نمایند روا نباشد زیرا کہ یا عارض خواہد بود نہ لازم و یای عارضی تبا بدل کردن رو نیست پس ابتدا اَوْ واو را بتا بدل کردند و لفظ اِتَّخَمَ یا اِتَّکَلَ و اِتَّعَدَ یا را بتا بدل نکردند بواسطہ یا لازم نیست بلکہ بدل شد از ہمزہ واد غام یُتَخَمَّعُ کہ در اصل یَتَخَمَّعُ بود و ہا چو دانکہ یا لازم نیست بلکہ بدل شد از ہمزہ شاید

جواب ہفتم اگر واو را یا کنند فعل ناقص گاہی ای گردد و گاہی وی یعنی فعل مزوف یائی گردد چون یَتَعَدُّ و فعل مجہول او وی چون وُتِقَ پس بعد آوردن واو را بتا بدل کردند

فصل سوم در بیان قوانین اعلال اجوف

یکی آنکہ ہر واو و یا کہ متحرک باشد بحرکت لازم و ماقبل او مفتوح باشد بشرطیکہ لازم واجب مطرد است کہ آن واو و یا را بالف بدل کنند اگر موانع نباشد چون قَالَ و بَاعَ و خَافَ و مَابَ و طَالَ و بَابٌ و نَابٌ کہ در اصل قَوَلَ و بَیَعَ و خَوِفَ و مَیِبَ و طَوِلَ و بَوِبٌ و نَیِبٌ بود و موانع پنج است

یکی التباس نفی بر اصل چنانچہ در دَعَوَ و رَمَیَ او و یا سلامت ماند زیرا کہ

اگر تعلیل کنند التباس تثنی بفعل واحد شود سوال در رَیْضَیَانِ وَ یَخْشَیَانِ
التباس بفعل واحد نمی آید زیرا چه بعد تعلیل یرضیان و یخشیان می ماند چرا
تعلیل نکردند جواب در حالت نصب التباس تثنی بفعل واحدی آید زیرا چه
نون تثنیه در حالت نصب بیفتد لَنْ یَرْضَوَا وَ لَنْ یَخْشَیَا باقی ماند سوال در امْرَضَیَا
وَاخْشَیَا التباس بفعل واحد نمی آید زیرا چه بعد تعلیل امْرَضَا واخْشَا میماند
چرا تعلیل نکردند جواب ایشان محمول اند بر رَضَیَانِ و یَخْشَیَانِ زیرا چه
امر ماخوذست از فعل مضارع سوال در عَصَوَانِ و رَحَیَانِ التباس
بواحد نمی آید زیرا چه بعد تعلیل عَصَانِ و رَحَانِ میماند چرا تعلیل نکردند جواب
در حالت اضافت التباس اسم تثنی باسم واحدی آید زیرا چه نون تثنیه در حالت اضافت
بیفتد عَصَاکَ و رَحَاکَ میماند سوال در قَالَ وَبَاعَ نیز التباس واوی بیائی و
التباس بائی بواوی می آید زیرا چه قال مشتق از قَیْلٌ و بَاعَ مشتق از بُوْعٌ نیز
آمده است و معنی قَیْلُولَه میان روز خفتن و معنی بُوْعٌ گاو کشاده زدن سطر پایان یکی
صحیح یکی را تعلیل نمیکردند تا التباس یکی بدیگری نیامدی جواب اول این مقدار
تحمل ست پس سوال وارد نمیشود جواب دوم در قَالَ وَبَاعَ التباس تثنی بواحد نمی آید

و مانع تعلیل التباس تنی بواحد ست چنانچه ذکر کرده شده است و التباس وادی
بیائی زائل میشود از مضارع ایشان چون یَقُولُ و یَبِیعُ زیرا که مثل عین واو و یائی ذهاب
ضرب و مثل عین یائی از نصر نیامده است جواب سوم این التباس نیست
بلکه اشتراک ست و اشتراک جائز و کلا التباس ممنوع زیرا که التباس آن
باشد که از طرف مقابل باشد و این از طرف واضح ست نه مقابل آن نوع دوم تعلیل لام کلمه
مانع تعلیل عین کلمه ست تا تو آنی اعلالین در سان کلمه لازم نیاید چون طَوَی و غَزَتْ کند
اصل طَوَیَ و غَزَوَ بود و واو ست یا در کلمه دیگر چون حَیِیَ که اعلال عین کلمه موجب
آنست که در یَحْیَی و حیاء اعلال جمع شود و بعضی گفته اند که در حَیِیَ یا الف گشتن لازم کند

بر اصل کلمات دیگر و بعضی گفته اند تا حکم باب لفیف مقرون مختلف نگردد یعنی چون طَوَی
و قَوِیَ الف نگشت از جهت اجتماع اعلالین و سَعَیَ نیز الف نگشت تا حکم باب مختلف
نگردد و در طَوَیَا و قَوِیَا الف نگشت با آنکه در لام کلمه تعلیل نشده است از آنکه محمول
بر طَوَی و قَوِیَ سوال طَوَی قَوِیَ چرا این کلمه را تعلیل نکردند و لام کلمه را
سلامت ندانشتند تا توالی اعلالین لازم نیاید جواب اول تعلیل لام کلمه سابق است
از تعلیل عین کلمه زیرا که لام کلمه محل تعلیل و تغییر است و لهذا اعراب در آخر کلمه متغیر شود
نه در اواسط پس تعلیل نیز در آخر کلمه کرده شود جواب دوم نادر مضارع ایشان
ضمه بر یا لازم نیاید جواب سوم اگر عین کلمه را بالف بدل میکردند و لام
کلمه را سلامت میدانشتند در آخر کلمه حرف علت بود و تقابل دو الف و اینچنین کلمه
در کلام عرب یافته نشده جواب چهارم اگر در عین کلمه تعلیل میکردند و لام کلمه را
سلامت میدانشتند طای شدی لازم آمدی التباس باب ضَرَبَ یَضْرِبُ باب
سَمِعَ یَسْمَعُ مانع سوم وقوع حرف ساکن بعد واو و یا مانع تعلیل ست چون
جَوَادٌ و طَوِیلٌ و بعضی مانع اول را ذکر نکرده اند از انکه داخل در ین مانع
ست زیرا که در جَوَادٌ و رَمَیَا وقوع حرف ساکن بعد واو و یا ست لیکن

محققین ذکر کرده اند از جهت آنکه این مانع جائیست که حرف ساکن در یک کلمه باشد
کرد ان کلمه واو و یاست و حرف ساکن دَعَوا وَ رَمَیا که این الف ضمیرست
فی الحقیقه کلمه دیگرست اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه است پس معلوم شد که عدم
ابدال در ایشان از جهت التباس تثنیه بمفرد ست نه از جهت این مانع سوال در
غَشَّیَا که در اصل غَشَّیَیْنِ بود چرا یا را بالف بدل کردند بعده آن الف را
از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند با آنکه بعد یاے متحرک حرف ساکن ست
و همچنین در مَعَتْ و رَمَتْ که در اصل دَعَوَتْ و رَمَیَتْ بود چرا واو و یا را
بالف بدل کردند بعده آن الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند با آنکه
بعد واو و یا حرف ساکن ست جواب اول لحوق حرف ساکن درین الفاظ
بعد ابدال ست جواب دوم بالا ذکر کردیم که این مانع جائیست که حرف
ساکن از کلمه باشد که دران کلمه واو و یاست و حرف ساکن در غَشَّیَا که
آن یاے ضمیرست یا تثنیه کلمه دیگرست اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه است
و فیه نظر زیرا که حرف ساکن در دَعَوا و رَمَیا نیز با تثنیه کلمه دیگرست پس
چرا واو و یا را بدل کردند جواب زیرا که التباس تثنیه بواحد بنجا مانع تعلیل ست

بخلاف غشیان و دعت و نهت مانع چهارم بودن کلمه یعنی کلمه دیگر که در وی
علت اعلال موجود نیست مانع تعلیل ست چون تعود و صید که در معنی اعلی قرا
اضید دست یاد در معنی اعواد و اصیاد دست از انکه هر دو معنی که از الوان و عیوب ست
حق باب افعلال و افیعال ست پس اگر در غیر این هر دو باب بیاید گفته شود
که در معنی این دو باب ست تحسین ازینجهت و جوابش آنست که بمعنی تزاد و جوا
و تجاور مراد است از انکه در ایشان معنی مشارکت ست زیرا که معنی ازدواج
با یکدیگر جفت شدن ست چنانچه تزاوج و معنی اجتواب با یکدیگر همسایگی کردن
آمده است چنانکه معنی تجاور و باب افتعال موضوع برای مشارکت نیست پس
در معنی باب تفاعل باشد که موضوع برای مشارکت ست سوال ازاته بمعنی
ازاته و ازاته و ازاده و ازاده بر سه صیغه اخیر حال و ماضی و استقبال
و ازاته ازاته سلامت ست جواب حمل نظیر بر نظیر دلیل ضعیف ست پس قیاس
نشاید مانع پنجم دلالت کلمه بر معنی اضطراب و حرکت مانع تعلیل ست تا حرکت لفظی
دلالت کند بر حرکت معنوی و این در کلمه ایست که بروزن تفعلل و فعلل باشد

بفتح عین چون حَوَلَانٌ وَدَوَرَانٌ وَحَیَوَانٌ وَسَیَلَانٌ وَعَوَرَانٌ وَ
جَدَلِی وَتَصحیح مَوَتَانٌ باوجود علت اعلال از انکہ محمول ست بر حیوانات کہ
بمعنی ماشیہ کہ از سایر حیوانات جدا ست شناختہ
نقیض اوست و این تعلیل در ناقص ہم آمدہ است چنانکہ در دَعَا وَرَمٰی وَعَصَا
وَهُدًی کہ در اصل دَعَوَ وَرَمَیَ وَعَصَوٌ وَهُدَایٌ بوده و در حَوَبَةٌ وَجَبَلٌ
واو و یا را بالف بدل نکردند از انکہ حرکت واو و یا عارض ست لازم نیست
زیرا کہ در اصل حَوَأَبَةٌ وَجَبَأَلٌ بوده است حرکت ہمزہ نقل کرده ما قبل را دند
وہمزہ را حذف کردند حَوَبَةٌ وَجَبَلٌ شد و چنین در اِخْشَیْنٌ یا را بالف
بدل نکردند از انکہ حرکت یا عارض ست بسبب اجتماع ساکنین پیدا شده
است و چنین در رَدُّوا اللّٰهَ وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ عارضست کہ بعارض
اجتماع ساکنین آمده است و چنین در رُدُّوا وَرُدَّتْ وَدَقَامُوا اللّٰهَ واو را بالف بدل
نکردند زیرا کہ حرکت ما قبل او عارض ست از انکہ بعارض حذف آمده است یا انکہ محمول
بر کلمہ دیگر ست و چنین فتحہ مَوَتَانٌ و تصحیح قَوَدٌ وَحَیَوَانٌ باوجود علت اعلال
شاذ ست چنانکہ اعلال یَاجَلُ و یَاسَ گویند اصل یَوْجَلُ و یَیْأَسُ بوده است تغییر وجود علت اعلال
شاذ ست لیکن تصحیح قَوَدٌ وَحَیَوَانٌ بر خلاف اعلال یَاجَلُ و یَاسَ جائز ست

سوال لم در قول و یا در بیع متحرک ست و لهذا همیشه ساکن ست و بدل از جنس
معدل نمیباید پس حرف متحرک را چگونه بالف ساکن بدل کنند جواب محققین
گفته اند که چون خواهند که واو و یا را بالف بدل کنند اولاً ساکن میکنند بعد ازان بدل
میکنند سوال لیس که در اصل لَیِسَ بوده است بروزن فَعِلَ یا متحرک
ماقبل یا مفتوح و از جمع موانع خالیست چرا یا را ساکن کردند و بالف بدل نکردند
جواب تا دلالت کند بر عدم تصرف او و غلبه بر شباهت او بحرف در حق عدم
دلالت بر حدث و زمان و عدم دلالت بر معنی بنفس خود بدانکه هر الفیکه در ناقص
بدل از واو ست چون دعا آنرا بصورت نفس او نویسند و هر الفیکه بدل از یاست
چون رمی آنرا بصورت یا نویسند و در آن یا نقطه کردن محض خطاست
چنانکه بالا گذشته و دیگر هر واو و یا که بجای عین کلمه مفتوح باشد و ماقبل الساکن
واجب ست که متحرک عین کلمه را نقل کنند و بماقبل دهند و آن واو و یا را بالف
بدل کنند اگر موانع نباشد چون یُقَالُ وَیُبَاعُ وَیَخَافُ وَیَهَابُ
وَاَغَاثَ وَاسْتَغَاثَ وَمَقَالٌ وَمَرَاحٌ که در اصل یُقْوَلُ وَیُبْیَعُ
وَیُخْوَفُ وَیُهْیَبُ وَاَغْوَثَ وَاسْتَغْوَثَ وَمَقْوَلٌ وَمَرْوَحٌ بوده است

وسوم نیز چہارست یکی وقوع حرف ساکن بعد واو و یا تحتیہ تا چون مقوال و مقیال و مقواماً و مقیاماً یا تقدیر اچون مقول و مبیع کہ در اصل مقوال و مبیاع بود و الف را حذف کردند برای تخفیف چنانکہ در هدایۃ و علیط کہ در اصل هدایۃ و علایط بود و در یقلن و لم یقل مضارع مجہول کہ در اصل یقولن و لم یقول بود و اعلال شد باآنکہ حرف ساکن بعد واو ست الا آنکہ سکون لام عارض ست لازم نیست آمد در اقامۃ و استقامۃ کہ در اصل اقواماً و استقواماً بود اعلال شد باآنکہ حرف ساکن بعد واو ست از جہت موافقت فعل مانع دوم اعلال لام کلمہ مانع تعلیل عین کلمہ ست تا قوالی اعلالین نباشد چون یعلوی و یزدلی مضارع مجہول ست سوال در یدنی اول واو را بیا بدل کردند بعد یا را بالف بدل کردند این جمع میان دو اعلال ست و همچنین در سقی کہ در اصل سقوق بود واو را حذف کردند و یا را ساکن کردند و همچنین در ق کہ در اصل اوقی بود واو را حذف کردند برای موافقت تقی و یا را از جہت تاء همزہ وا از جہت استغنا و همچنین در اقیصل تصغیر فاصل کہ در اصل اویصل بود واو اول را بہمزہ بدل کردند دوم بدل ست زائد زیادہ جواب اجتماع اعلالین مطلق ممتنع نیست بلکہ در دو حرف

اصلی کہ میان ایشان فاصل اصلی نباشد بخلاف ید ۲ قول کہ دو اعلال در دو حرف یک
حرف شده است و بخلاف آنکہ فاصل کہ در دو شود دو اعلال جمع شدند یکی در حرف
اصلی و دوم در حرف زائده و بخلاف دقی و قی کہ در ایشان میان دو حرف اعلال
حرف اصلی فاصل ست سوال در استقصی کہ بر قول بنی تمیم در اصل استقصیا
بود یای متحرک الف کردند بعد یای اول را بعد نقل حرکت او نیز بالف بدل کردند
هاین الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند و این جمع ست میان دو اعلال
در دو حرف اصلی کہ میان ایشان فاصل حرف اصلی نیست جواب جمع
میان دو اعلال در دوی شاذ ست ۱۲ مانع سوم بودن لفظ از افعل تعجب چون
مَا أَقْوَلَهُ وَمَا أَبْيَعَهُ یا افعل التفضیل چون القود و اخوف یا از افعل صفت
چون اَسْوَدُ اَبْيَضُ مانع چهارم بودن کلمه ملحق برباعی چون جَهْوَرَ و
شَنْيَفَ و در غَلْوَةٌ و حِلْيَةٌ نیز اعلال نکردند از انکه واو و یا بجای عین کلمه نیست
و تصحیح در اسْتَحْوَذَ و اسْتَصْوَبَ و اَحْيَلْتُ و اَعْيَلْتُ با وجود ملت اعلال
شاذ ست یا آنرا تاویل شود بر اصل اخوات خود و بگیرد هر واو و یا که

بجای عین کلمه در مصدر باب افعال و استفعال با شد قلب کرده شود
الف برای موافقت ماضی پس حذف کرده شود الف از جهت اجتماع ساکنین
و تا عوض او در آخر کلمه آورده شود چون اِقَامَةٌ و اِسْتِقَامَةٌ که در اصل
اِقْوَامًا و اِسْتِقْوَامًا بوده است و نزد یک سیبویه ترک تعویض
اینجا جائز است و نزد یک فرا ترک تعویض جائز نیست مگر آنکه اضافت
کنند کقوله تعالی وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ و دیگر هر دو او و یا که بعد الف
اسم فاعل افتد در ماضی آن واو و یا را بالف بدل کرده باشند واجب
مطرد است که آن واو و یا را در اسم فاعل بهمزه بدل کنند چون قَائِلٌ
و بَائِعٌ که در اصل قَاوِلٌ و بَایِعٌ بوده است و در جَاوَرَ و صَایَدَ همزه
نگشت از انکه در عَوِدَ و عَیِبَ الف نشده است همچنین در مُقَاوِلٌ و مُقَاوِلٌ
و مُبَایِعٌ و مُعَایِنٌ و مُبَایِنٌ همزه نگشت از انکه در قَاوَلَ
و قَاوَمَ و بَایَعَ و عَایَنَ و بَایَنَ الف نشده است و همچنین در طَاوِ
و سَاوِ همزه نگشت از انکه در طَوَی و سَوِیَ الف نشده است و دیگر
هر مصدر یکه از اجوف واوی بکسر فا کلمه بود و در فعل او تعلیل شده باشد

واجب ست کما در الا بجهت کسرهٔ ما قبل و موافقت فعل بیا بدل کنند چون قام قِیَامًا و صَامَ صِیَامًا کہ در اصل قِوَامًا و صِوَامًا بود و در قَالَ قَوْلًا و صَامَ صَوْمًا واو یا نشد از انکہ فاعلہ بکسور نیست و در قَاوَمَ قِوَامًا و جَاوَزَ جِوَازًا واو یا نشد از انکہ در فعل او تعلیل نشده است و تصحیح حَالَ حِوَلًا با وجود کسرهٔ ما قبل فعل شاذ ست و بعضی گفته کہ تصحیح حِوَلٌ موافق قیاس است زیرا کہ اگر واو را بیا بدل کنند التباس با حِیَلٌ می آید کہ جمع حِیلَة است و التباس مانع تعلیل ست و بعضی گفته اند کہ وجود الف بعد واو شرط این تعلیل ست و این قول مختار زمخشری ست پس بر حِوَلٌ سوال وارد نشود و لیکن بر قِیَامًا کہ در اصل قِوَامًا بوده است وارد خواهد شد از انکہ تعلیل شده است و بعد واو الف نیست مگر آنکہ گویند بعد واو الف مُقَدَّرًا باشد یا تقدیری ست از انکہ در اصل قِوَامًا بوده است بعد قصر کردند و چنین هر موضع کہ از جوف واوی بکسر فاکلہ بود در واحد او تعلیل شده باشد واجب ست کہ آن واو را بجهت کسرهٔ ما قبل و موافقت واحد او بیا بدل کنند چون جِیَادٌ جمع جَیِّدَة و دِیَارٌ جمع دَارٌ و دِیَمٌ جمع دِیمَة کہ در اصل جِوَادٌ و دِوَارٌ و دِوَمٌ و دِوَاحٌ

بوده است واو را از جهت کسره ما قبل دو موافقت احد یا بدل کردند زیرا که جمع دعا و رمی در اصل دعوو و رموی بوده و در رسواء جمع نواء یا بگفت از آنکه واو در وحدان او سلامت ست و در ریا و اظی جمع ریان واو یا بگشت با آنکه ما قبل واو کسره است و در واحد او تعلیل شده است از آنکه همزه بدل ست از یا زیرا که در اصل ریاء بوده است پس اگر واو را یا کنند تو الی اعلالین لازم آید از آنکه الف فاصل ملتقی حصین نیست در حکم میت ست و جمع واو در حکم عدم ست فاعلال طیال جمع طویل با وجود آنکه واو در وحدان سلامت ست شاذ ست کسیکه وجود الف بعد واو در اعلال مصدر شرط میگوید و در اعلال جمع نیز شرط میگوید بر دو وار دمی شود قیوم جمع قائمة و دوم جمع نعمة که در اصل قوائم و دوم بوده از آنکه تعلیل شده است و بعد واو الف نیست

مگر آنکه گویند کہ این تعلیل ست دیگر بر واو یکہ در عدان ساکن باشد و در جمع میان کسرہ و الف اقتدآن واو یا گردد چون حَوْضٌ وحِیَاضٌ و دَارٌ وَدُوْرٌ و دِیَارٌ و حَوْضٌ کہ در اصل حِوَاضٌ و دِوَارٌ بودہ است لقولہم طِوَالٌ جمع طَوِیْلٌ یا نشد از آنکہ واو در وعدان ساکن نیست و اعلال جِیَادٌ کہ در اصل جِوَادٌ بالکسر جمع جَوَادٌ بالفتح بود یا آنکہ واو در وعدان ساکن نیست بسبب آنکہ قبل الف نباشد مگر اسپ نیز در مفتوح پس این فتحہ مر زوالف بود و الف ہمیشہ ساکن باشد پس این فتحہ واو ہم در حکم سکون ست و در جَوْدَةٌ جمع جَوْدٌ و کَوْنَةٌ جمع کَوْنٌ یا نشد از آنکہ بعد واو الف نیست و اعلال ثِیَرَةٌ جمع ثَوْرٌ شاذست یا آنکہ ثِیَرَةٌ مقصورست از ثِیَارَةٌ چنانکہ هُدَیْدٌ و عُلَیْطٌ کہ در اصل هُدَایِدٌ و عُلَایِطٌ بود الف را حذف کردند از جہت تخفیف و دیگر بر واو و یا کہ مکسور باشد و ما قبل او مضموم کسرہ بر آنہا دشوار ندہ در حرکت او و بانقل کردہ ما قبل و بہند واو ساکن از جہت کسرہ ما قبل یا شود و یای ساکن سلامت ماند چون قُبَّةٌ و بِیَعٌ کہ در اصل قُبَوٌ و بِیَعٌ بود و الف بغیر نقل ساکن کنند قَوْلٌ و بَیْعٌ گویند و بعضی ہمزہ را تمام کنند یعنی

ضمہ را بوی کسرہ دہند ولیکن ساکن نقل مشہور و اصح ست امثلہ اُغِیثَ وَاسْتُغِیثَ
وَمُغِیثٌ وَمُسْتَغِیثٌ کہ در اصل اُغْوِثَ وَاسْتُغْوِثَ وَمُغْوِثٌ وَمُسْتَغْوِثٌ
بودہ است کسرہ بر واو دشوار داشتند نقل کردہ ما قبل دادند و او ساکن از باعث
کسرہ ما قبل یا گشت و در اُخْتِیرَ وَاُفْتِیدَ نیز ہمین سہ وجہ رواست بخلاف اُقِیمَ
وَاُسْتُقِیمَ کہ در ایشان جز وجہ اول روا نیست زیرا کہ ما قبل حرف علت ساکن ست
بمضموم سوائے طُوِیَ وَدُوِیَ چہ تعلیل نکردند باآنکہ قانون مذکور ہر دو ست جواب آنکہ
اگر در ایشان تعلیل شود در مضارع ایشان یعنی در یَطْوِی وَیَدْوِی دو تعلیل جمع شوند و بعضی
شارحان جواب گفتہ اند کہ اگر در میان ایشان کسرہ واو نقل کنند وما قبل دہند واو یا شود
توالی کسرات لازم آید و آن موجب ثقل ست و تعلیل برای تخفیف ست و دفع نظر
زیرا چہ توالی کسرات آنچنان ست از خروج ضمہ بسوی کسرہ و ہم از نجہت در فعیل و فعیل
توالی کسرات اختیار افتاد نہ خروج ضمہ بسوی کسرہ و دیگر ہر ماضی اجوف کہ فتحہ عین
کلمہ باشد و ضمیر مرفوع متحرک بدو متصل شود اگر واوی باشد آن فتحہ را بضمہ بدل
کنند و اگر یائی باشد بکسرہ بدل کنند پس آن ضمہ و کسرہ عین را نقل کنند
وما قبل دہند و آن واو و یا از جہت اجتماع ساکنین بیفتند چون قُلْتُ وَبِعْتُ

واو خواب یا یشان که در اصل قَوَلْتُ و بَیَعْتُ بود این قول اکثر صرفیان ست
و زمخشری نیز بهمین قول اختیار کرده است سوال باین فتحه را چرا در واوی بضمه و یائی
بکسره بدل کردند جواب زیرا که واو و یا از جهت تحرک انفتاح ماقبل خواست که
الف گردد و این الف از جهت التقاء ساکنین خواست که بیفتد و دلالت نبود
بر حذف واو و یا از انکه ماقبل واوی ضمه و ماقبل یائی کسره نبود پس ضمه بر واوی و کسره بر یائی
آورند تا دلیل باشد بر حذف واو و یا و تشابه نکردد بنای واوی بنای یائی و بنای یائی بنای واوی
سوال واو و یا در قُلْتُ و خِفْتُ خواهد که الف گردد از انکه وقوع حرف صحیح ساکن بعد واو و یا
مانع تعلیل ست جواب این سکون عارض ست نه لازم از انکه ملحوق نمیرسد شه است سوال
بعد آوردن ضمه بر واوی کسره بر یائی نیز واو و یا از جهت تحرک انفتاح ماقبل خواست که الف
گردد و آن الف از جهت التقاء ساکنین خواست که بیفتد و دلیل نبود بر حذف واو و یا پس
در آوردن ضمه و کسره فائده چیست جواب لانسلم واو و یا خواستند که الف
شوند زیرا که شرط این تعلیل آنست که واو و یا متحرک باشند بحرکت لازم و این ضمه و کسره
عارض ست و سر این آنست که حرکت لازم ثقیل ست و حرکت عارض ثقیل نیست
و ما بدل از جهت ثقل ست نه از جهت خفت سوال چون این ضمه و کسره عارض ثقیل نیست

پس نقل ہوی ماقبل برای چہ باشد جواب شرط نقلی تحقق حرکت بر واو و یا مطلق است خواہ لازم باشد خواہ عارض بخلاف بال کہ شرط او تحقق حرکت بر واو و یا لازم زیرا کہ نقل اسہل ست از بال سوال خفت کہ در اصل موقف بود چرا کسرہ عین کلمہ را بفتحہ بدل نکردند تا دلیل ہوی بر حذف واو و شبہ نشدی بنای ہواوی بیائی جواب اینجا کسرہ ما قبضہ بدل نکردند از جہت رعایت باب یرا کہ اصل رعایت باب ست از انکہ رعایت باب تعلق بمعنی دارد و رعایت واوی و یائی متعلق بلفظ و رعایت معنی اہم ست از رعایت لفظ پس التباس واوی بیائی اہم ست از اشتباہ باب بباب سوال بہ بایست کہ رعایت باب قلت و قیت میکردند در رعایت واوی و موقف از انکہ بضم واو التباس بیائی دیگر نمی آید زیرا کہ ضارع او یخاف می آید پس معلوم شد کہ بنای او بکسر عین ست نہ بضم عین و نہ بفتح عین زیرا کہ باب فَعُلَ یَفْعُلُ بضم العین فی الماضی و فتحہا فی الغابر در کلام عرب نیامدہ است مگر بسبیل قلت چون کَدُتَ تَکَادُ و باب فَعِلَ یَفْعَلُ بفتح العین فی الماضی و المضارع در ہوی نیامدہ است بخلاف قُلتُ کہ بضم واو و التباس بباب فَعُلَ یَفْعُلُ بضم العین فی الماضی و المضارع می آید و باب فَعِلَ یَفْعِلُ در کلام عرب مطرد ست و در ہوی نیز آمدہ است چون طَالَ یَطُولُ

طَوُلَ فهو طَوِيلٌ وجَادَ يَجُودُ جُودًا فهو جَوَادٌ جواب رعایت باب در
خِفْتُ بنقل حرکت ممکن ست از انجهت که حرکت فا کلمه مثل حرکت عین کلمه نیست ودر
قُلْتُ ممکن نیست زیرا که حرکت فا کلمه مثل حرکت عین کلمه است پس اگر نقل کنیم فتحه منتقل
لازم آید پس بضرورت رعایت واوی کرده شد تا اهم وهم هر دو فوت نشود و این
جواب ضعیف ست زیرا که سائل را میرسد که بگوید رعایت باب در قُلْتُ با بدال الف
بالف وحذف آن الف از جهت اجتماع ساکنین ممکن ست بلکه جواب باصواب
انیست که بگوئیم رعایت باب در خِفْتُ بنقل حرکت ممکن ست زیرا که کسرهٔ فا کلمه در وی
بعد نقل دلالت میکند بر باب از انجهت که هیچ ماضی بکسرهٔ فا کلمه نیامده است
پس قطعا معلوم میشود که این کسرهٔ عین کلمه است که نقل کرده اند بخلاف فتحهٔ فا کلمه قُلْتُ
که او را دلالتی نیست بر باب زیرا که احتمال دارد که این فتحه اصلی باشد و احتمال دارد
که این فتحه عین کلمه است که نقل کرده اند پس قطعا معلوم نمیشود که فتحه عین کلمه است
پس بضرورت رعایت واوی کرده شد تا اهم وهم هر دو فوت نشود پس در قُلْتُ
رعایت حرکت عین کلمه نقل کردند از جهت رعایت واوی ویائی در خِفْتُ
از جهت رعایت باب و در طُلْتُ وهِبْتُ از جهت رعایت هر دو چیز زیرا که

در اصل قَوُلَتْ و هَیُبَتْ بود بضم واو و کسر یا سوال لست کرد اصل لَسْتُ بکسر
یا بود چرا حرکت عین کلمه را نقل نکردند تا دلیل بودی بر حذف یا و باب چنانکه در هَیْبَتْ
جواب لست مفعل ست جاری مجرای حرف چون خواستند که تصرف افعال از وی
نفی کنند از جهت غلبه مشابهت او بحرف بدین سبب فا را مفتوح داشتند و عین کلمه را
ساکن کردند تا الف نگردد و بعد اتصال ضمیر متحرک عین کلمه را از جهت التقای ساکنین حذف
کردند سوال چرا نگویند که در اصل قُلْتُ قَوُلْتُ بود بضم عین و اصل بِعْتُ بَیِعْتُ بود
بکسر عین تا حاجت بدل کردن فتحه بضمه و کسره نباشد جواب زیرا که باب فَعَلَ
یَفْعُلُ بضم العین فی الماضی والمضارع متعدی نیامده است و قُلْتُ متعدیست
و باب فَعِلَ یَفْعَلُ بکسر العین فی الماضی و المضارع در اجوف نیامده است و
بِعْتُ اجوف ست یعنی صرفیان فتح را در واوی بضمه و در یائی بکسره بدل نمی کنند و
میگویند کاد و یاد و مثل خِفْتُ و بِعْتُ که در اصل قَوَلْتُ و بَیِعْتُ بود از جهت تحرک
و انفتاح ما قبل بالف بدل کردند و آن الف را از جهت التقای ساکنین حذف کردند
پس فاکلمه را در واوی ضمه دادند و در یائی کسره دادند تا ضمه دلالت کند بر حذف واو
و کسره دلالت کند بر حذف یا و این قول سیبویه است و آنچه جاحب من قول اختیار کرده

دیگر هر واو و یا که در فعل مضارع و مانند آن بجای عین کلمه مضموم یا مکسور باشد و ماقبل او ساکن واجب بود که ضمه و کسره عین کلمه را نقل کنند و بفا دهند برای موافقت ماضی از انکه بنای فعل مضارع از فعل ماضی ست اگرچه ضمه و کسره و یا و واو بعد سکون ثقیل نیست چون یَقُوْلُ و یَبِیْعُ که در اصل یَقْوُلُ و یَبْیِعُ بوده است **سوال** موافقت ماضی با ال الواو و یا بالف تقاضا میکند بنقل حرکت از ایشان **جواب** آری موافقت ماضی بهمین تقاضا میکند ولیکن اگر یَقَالُ و یَبَاعُ بفتح میگفتندی التباس بباب بَخَافُ و یَهَابُ می آمد پس بضرورت تعلیل بنقل اختیار افتاد نه با بدال تا دری نیز تغیری و تصرفی پیدا شد با آنکه در ماضی در بعض محل بنقل نیز تعلیل شده است چنانکه قُلْتُ و رُعْتُ و قِیْلَ و بِیْعَ و جزان و در یَفْعَلْنَ که در اصل یَقْوُلْنَ بود چون عمل بقانون مذکور کردند و ساکن بهم آمد یکی را دو دوم لام را در ابیفگندند یَفْعَلْنَ شد پس بهمین وجه کُلْنَ که در اصل اُقْوُلْنَ بوده است چون بدین قانون عمل کردند

دو ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند اگر ماقبل ماند بعده همزهٔ وصل را از جهت استغنا حذف کردند قلّ شد و این اصل با عتبار وضع ست اما با عتبار آنکه بنای امر بعد تعلیل منوط است در اصل مُقْوِلْ بود بضم لام بعده لام ساکن شد از جهت امر و واو افتاد از جهت التقای ساکنین قُلْ شد همچنین در مَقُوْلٌ که در اصل مَقْوُوْلٌ بود چون عمل بدین قانون مذکور کردند دو ساکن بهم آمدند نزدیک سیبویه واو دوم افتاد و نزد یونس الف واو اول افتاد مَقُوْلٌ شد همچنین مَبِيْعٌ که در اصل مَبْيُوْعٌ بود چون بدین قانون عمل کردند دو ساکن بهم آمدند واو را حذف کردند نزدیک سیبویه زیرا که یا اصلی ست و واو زائده است و ضمه ما قبل یا را کسره بدل کردند تا یا سلامت ماند مَبِيْعٌ شد و نزدیک یونس الف یا را حذف کردند زیرا که واو علامت مفعول ست و ضمه ما قبل یا را کسره بدل کردند واو ساکن از جهت کسرهٔ ما قبل یا گردید مَبِيْعٌ شد و بعضی صرفیان پیش از اعلال تحویل میکنند کا نَمَبْيُوْعٌ که مَبِيْعٌ آورده واو را از جهت کسرهٔ ما قبل بیا بدل کنند و بعده بقانون مذکور کسره از یا نقل

میکنند و جا قبل میدهند و یک یا از جهت اجتماع ساکنین حذف میکنند بدانکه
استعمال اصل در یائی بسیار آمده است اگرچه شاذ است چون مَعْیُوبٌ وَ مَدْیُونٌ
(این دو یک جا نمی آیند ۱۲)
وَ مَبِیْعٌ وَ دَوِیٌّ مذکر چون مَصُوْنٌ وَ مَعُوْلٌ وَ همچنین رُمِیَتْ وَ اُسْتُمِیْتَتْ
(مصون و معول و رمیا و استمیتت ۱۲)
وَ عُیِنَتْ وَ مُسْتَعِیْنَتٌ کہ در اصل رُمِیُوْا وَ اُسْتُمِیُوْا وَ مَعُوْنٌ وَ مُسْتَعُوْنٌ بود چون
بقانون مذکور عمل کردند کسره را از واو نقل کردہ ما قبل را دادند واو ساکن از جهت کثرت بهلت یا

فصل چهارم در بیان قوانین اعلال ناقص

یکی آنکہ هرگاه واو و یا که در طرف افتند یا در حکم طرف بسبب اتصال چیزیکه لازم نباشد چون تای
عارض و چیزی از وصل الف نباشد همزه باشد گردد چون یَسْعَوْ وَ یَدْعُوْ اَصْلِ آنها یَسْعَوَ وَ یَدْعُوَ
(بالکسر هم ۱۲ بالکسر هم ۱۲)
کہ در اصل یَسْعَاوَ وَ یَدْعَاوَ مَدْعَاةٌ وَ سَقَایَةٌ بود بخلاف هِدَایَةٌ وَ عَدَاوَةٌ وَ
(هدیة ۱۲)
وَفَایَةٌ وَ سَقَاوَةٌ کہ تا لازم ست و بخلاف تای وِدَادٌ وَ عِدَةٌ کہ الف اصلی ست
(بالکسر واو دوم هم ۱۲ ثلاثی مجرد ۱۲)

جمع مذکر غائب تَدْعُوْنَ جمع مذکر حاضر در اصل بَتَدْعُوُوْنَ و تَدْعُوِیُوْنَ بود
چون بقانون مذکور عمل کردند دو ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند تَدْعُوْنَ
تَدْعُوْنَ شد لیکن تَدْعُوْنَ جمع مؤنث غائب تَدْعُوْنَ جمع مؤنث حاضر بر اصل
خود است و دیگر هر حرف علت الف ماضی باشد در حالت جزم و وقف ساقط شود از جهت
علامت سکون چون لَمْ یَعِشْ و لَمْ یَلْعَ و لَمْ یَرْمِ و لَمْ یَخْشَ و لَمْ یَدْعُ و لَمْ یَرْمِ و همچنین اگر
در عین کلمه باشد در حالت جزم و وقف هیئت از جهت اجتماع ساکنین چون لَمْ یَقُلْ
و لَمْ یَبِعْ و لَمْ یَعُفْ و لَمْ یَدُلْ و لَمْ یَحُجْ و دیگر هر واو یکی در کلمه ثالث جا باشد ساکن یا متحرک در
طرف یا در حکم طرف در فعل یا در اسم چون رابع گردد یا زیاده از رابع ماقبل او مفتوح بود
یا گردد چون اُعْلِیَتْ و اُسْتُعْلِیَتْ و غُلِزَتْ و تُرُجِیَتْ و تُغَازِیَتْ که در اصل
اُعْلُوَتْ و اُسْتُعْلُوَتْ و غَازَوَتْ و تَرْجُوَتْ و تَغَازَوَتْ بوده است و همچنین
مُعْلَیَانِ مُسْتَدْعَیَانِ و مُصْطَفَیَانِ که در اصل مُعْلَوَانِ و مُسْتَدْعَوَانِ

مُصْطَفَوَانِ بوده همچنین یَدْعَیَانِ وَیَغْزَیَانِ یَرْضَیَانِ که در اصل یَدْعَوَانِ وَیَغْزَوَانِ
وَیَرْضَوَانِ بوده است بقانون مذکور داده شده و همچنین یَدْعَوْنَ که در اصل یَدْعَوُوْنَ
بوده است بدین قانون داده شد بعده یا از جهت تحرک فاضل ماقبل الف گشت و ساکن
فراهم آمد الف افتاد یَدْعَوْنَ شد و همچنین در یَدْعَیْ وَیَرْضَیْ که در اصل
یَدْعَوُوْ وَیَرْضَوُوْ بود بدین قانون عمل کردند داده شد یا از جهت تحرک فاضل ماقبل الف گشت
یَدْعَیْ وَیَرْضَیْ شد **سوال** در یَدْعَیْ وَیَرْضَیْ چون واو متحرک قبل او مفتوح بود ابتداً واو را
چرا بالف بدل نکردند **جواب** ایجاد دلیل ست یکی مقتضی بدال واو بالف دوم مقتضی
ابدال او بیا و اصل در دلائل اعمال ست نه اهمال پس اول واو را بیا بدل کردند بعد بالف
تا ترک عمل باصل لازم نیاید **سوال** بایستی که مانند اَصْلٌ وَنَقَدَ و
اِذْ نَصَلَ بوده است اول واو را یا کردندی بعده یا را تا ترک عمل باصل لازم
نیامدی **جواب** این بر سبیل اقتصار در فصل قوانین مثال یاد کرده شده است و در
عدادهٔ وَیَدْعُوْ واو را بیا بدل نکردند اگرچه واو در کلمهٔ ثالث بود در اینجا گفته شد از آنکه
ماقبل واو مفتوح نیست مانند شَکَاوَةٌ که در اصل شَکَاوَةٌ بود واو را بدین قانون بیا بدل
کردند باآنکه ماقبل او مفتوح نیست از جهت موافقت مصادر ناقصی که بدین مذکور آید

از انکہ این وزن در مصادر ناقص یائی غالب ست چنانکہ رمایۃ و رمایۃ و رعایۃ پس انچہ واوی آید آن واو را بیا بدل کنند تا در صورت مخالفت نباشد چنانکہ
بعضی گفتہ اند در رَیَوْنَۃ کہ در اصل رَیْوَنَۃ بود واو را بیا بدل کنند از جہت وقوعت مصادر
بواو یائی از انکہ این وزن در مصادر بواو یائی غالب ست چنانکہ قَیْلُولَۃ و قَیْلُولَۃ و
صَیْدُودَۃ و صَیْدُودَۃ پس انچہ بواو آید آنرا بدل کنند بیا تا در صورت مخالفت نباشد
دیگر ہر جا کہ واو و یا جمع شوند با جتماع لازم اول ایشان ساکن باشد آن واو را یا کنند
و یا را واو کنند و اگر قابل ایشان مضموم باشد ہمدا بمسوول کنند چون سَیِّدٌ
و عَلِیٌّ و مَرْمِیٌّ و مُحَمَّدٌ کہ در اصل سَیْوِدٌ و عَلْوِیٌّ و مَرْمُوٌ و مُحَمْدُوٌ بود دگر
انکہ اطلال مذکور موجب التباس باشد چون اَیَّوْمٌ کہ واو فام موجب التباس ست بآیۃ و یَوْمٌ
روز و فعل را گر نہ آیۃ و یَوْمٌ مرویٔ زن و زن بی شوہر را گویند سوال عَلْوِیٌّ کہ در اصل عَلَوِیٌّ
بود بہ ست واو فام و نیز از التباس امین نیست از انکہ عَلِیٌّ مشترک ست میان اسم تصغیر و مصدر

پس بایستی که او قائم نمیکردند جواب علی بعد اقوام اهم قبیله شده است و منقول از
مصدر ست و نقل الکلمة من محل الی آخر کالوصول الی الاتباس و خبر در
التباس وجود نظیر ست پیش از تعلیل بر صفتی که بعد از تعلیل بر آن صفت موجود خواهد شد
در قویم واو یا نشد زیرا که اجتماع لازم نیست زیرا که واو بدل از الف بائع و تحیین
در قوان واو یا نگشت از آنکه یاء بسکون ماقبل از زیرا که در اصل قوائع بوده است بتعلیل آخر جمع او
دواوین بسی آید با آنکه اقوام در قویم موجب التباس ماضی مجهول ال باب مفاعله بماضی مجهول
باب تفعیل ست اقوام در قوان موجب التباس بمصدر ست که بر وزن فعال آمده است
نحو قوله تعالی گذبوا بآیاتنا کذابا در آسنود که تصغیر اسود ست و بعد ازان تصغیر سیال
واو یا نگشت از آنکه محمول ست بر اسادید و جداول که جمع تکسیر جدول ست نیز از تصغیر
بجهت قبول الف مد زیرا که مصغر فرع مکبر ست جمع تکسیر فرع جمع سلامت پس باعتبار این مناسبت
تصغیر اعلی که فرع جمع تکسیر است جمع تکسیر فرع جمع سلامت پس باعتبار این مناسبت
تصغیر اعلی که فرع جمع تکسیر است جمع تکسیر فرع جمع سلامت پس باعتبار این مناسبت
سوال چون اجتماع لازم شرط باشد پس عُرَیْدَة تصغیر عُرْدَة که در اصل عُرَیْوِدَة بود چرا واو را
یاء کردند جواب اجتماع لازم جائی شرط ست که حرف دوم و سوم کلمه ساکن شده در لام کلمه حرف دوم
در نجاد لام کلمه است و لام کلمه اجتماع لازم و غیر لازم مساویست از آنکه لام کلمه محل تغییر ست

پس نقل اجتماع دو وی موجب اعلال ا شد بخلاف عین کلمه و تصحیح حیوة و حیوی با وجود علت
اعلال شاذ است و بعضی گفته اند که تصحیح حیوة موافق قیاس است زیرا که ادغام او موجب التباس
باحیة که معنی او مارست اما تسویة که در اصل تسویة بود قیاس مقتضی آن بود که اعلال عین
میکردند ولیکن او را بقانون مذکور یاء کردند تسیی شد بعده یک یا را حذف کردند و تا در آخر
عوض دادند تسیة شد **قانون** هر مصدر یکه ثانی او باب تفعیل بود و در رد و یا جمع شوند
یکی را حذف کنند و تا در آخر عوض دهند چون تسمیة تقویة تنمیة که در اصل تسمی تقوی
و تنمیی بود است و ترک تعویض اینجا باتفاق رواست اگرچه اضافت کنند بخلاف مصدر
اجوف باب افعال و استفعال چون اعانة و استعانة و دیگر هر جا که او و یا در آخر فاعل
در لام کلمه افتد و ماقبل او مکسور باشد در حالت رفعی و جری و جزمی ساکن کنند و بعد از سکون
اگر منون باشد یا را از جهت اجتماع ساکنین حذف کنند چون قاضٍ و رام که در اصل قاضیٌ
و راعیٌ بود و اگر او باشد از جهت کسره ماقبل او را ساکن کنند بعد از جهت اجتماع
ساکنین آن یا را حذف کنند چون داعٍ و عاوٍ که در اصل داعیٌ و عاویٌ بود و علم او و یا بالا
یاد کرده شده است و اگر معرف بلام باشد همکان واجب چون القاضي و الراعي و در حالت
رفعی و جری همزه مکسور بر یاد شوار دانستند ساکن کردند القاضي و الراعي شد و اگر او

باشد از جهت کسره ماقبل واکنند و آن را ساکن کنند چون الذاعی و القاضی و از جهت
رعایت اصل قوافی حذف یا نیز جائز است کما فی قوله تعالی یوم یدع الداع و الکبیر المتعال
فاما مطرد نیست همچنین در فعل نیز حذف یاء در لام کلمه جائز است کما فی قوله تعالی والمتعال
الا آنکه در اصل یسری مجزوم و بگیرد علامت جزم تمکن که در آخر او حرف علت باشد و ماقبل او مضموم
واجب عطر دست که ضمه را بکسره بدل کنند زیرا که در سخن عرب هیچ اسم متمکن نیامده که آخر او حرف علت
باشد و پیش از وی ضمه و اگر در تصریف کلمه چند جا اتفاق افتد ضمه را بکسره بدل کنند و اگر حرف علت
او واو باشد یا کنند از جهت بودن او در طرف و کسره ماقبل بعده اعلال تاضی کنند چون تلقی
تلاقی و ترمی ترامی و تغزو تغازی و تدعو تداعو و تلا و تلاوة و ترمو ترامو و تغزو تغازو
و اذ لو اذ اگر در جمع میان حرف علت و ضمه او ده فاصل افتد همچنین حکم دارد و ده فاصل را
هیچ اعتبار نیست چون دعی و دعی که در اصل دعوی و مدعو بود بطلان مدعو و مدعو که
جمع نیست اعلال مرمی معدی که در اصل مرمو و معدو بود و شاذ ضعیف را که قیاس
مقتضی آن بود که مرموی و معدو و آیا بحذف گویند لیکن واو آخر را بر خلاف قیاس یاء کردند بعد
اعلال مرمی گردد مرمی و معدی شد و در رغفنوة واو سلامت ماند از آنکه آخر نیست
هو ویدعو سلامت ماند از آنکه اسم متمکن نیست و رکنوا احد سلامت ماند از آنکه واو ماقبل

کلمه نیست بلکه بدل از همزه است و در دُ و سلامت بحالت خود باقی ماند زانکه واو در مرض تغییر نیست و در حالت
رضی واو بماند و در حالت فصیل الف میگردد و در حالت جری یا میگردد پس تقسیل نباشد یا آنکه چون این واو
علامت ضمه است در علم باشد و اسم متمکن نیست که در آخر او سه حرکت آمد با نون چون زیدٌ
و در فعل اسم نفع فاو سکون عین چون لام کلمه یا بود و او شود چون بقوی و نقوا که در اصل
بقیاو و نقیا بود و بخلاف فعلی صفت که در وی یا سلامت باشد چون صدیا و در یا مؤنث
صدیا ان و دیان و چون الف مکلوه باشد در اسم صفت سلامت باشد چون دعوی و شهوی و در فعلی
اسم نفع فاو سکون عین چون الف مکلوه باشد چون دُنیا و عُلیا که در اصل دُنوی و عُلوی
بود و تصغیر مقصوری شاذ است بخلاف فعلی صفت که واو در وی سلامت باشد چون حُلوی چون
یاپوز در اسم و صفت سلامت باشد چون فتیا و فتیا مؤنث افتی و افتی سوال مُنیا و عُلیا و فتوی
در ترکیب صفت با تعریف چون الحیوة الدنیا و المنزلة العلیا و الغایة القصوی پس اسم
چگونه باشد جواب این الفاظ در استعمال جاری مجرای اسما اند چون لفظ فاعل و
صاحب و اطلس و بعد از آنکه در ایشان حکم اسما جاری شده است اگرچه فی الاصل

صفات اند جواب دوم این الفاظ بغیر الف ولام صفت واقع نمی شوند
کوالی شرح الاصول
پس اگر صفات مے بودند در معرفہ نکرہ صفت واقع مے شدند

فصل پنجم در بیان قوانین ادغام

یکی آنکہ ہر جا کہ دو حرف از یک جنس ہم در یک کلمہ یا در دو کلمہ اول ایشان
ساکن باشد و دوم متحرک لازم ادغام واجب بود چون دَبٌّ و مَدٌّ مصدر
دَبَّ و مَدَّ کہ در اصل دَبَبٌ و مَدَدٌ بر وزن فَعَلٌ بسکون عین بود دو چون مَدَّ
یَمُدُّہٗ و اضْرِبْ بَعْضَ اَوْ اتَّقُوْا مَنُوْ مگر آنکہ ادغام وی موجب التباس ماشد چون
قُوْل کہ ادغام وی موجب التباس ماضی مجہول با مضارع مجہول بالتفعیل
یا آنکہ اول متجانسین بدل از ہمزہ باشد چون نُوَدِّیْ در بنا کہ در اصل تُؤَدِّیْ
یا مدہ باشد چون قَالُوْا وَمَا لَنَا یا ہمزہ امر اِلْاَءْ اِنَاءً اگاہ ادغام ممتنع بود مگر
بر لغت وقف بر ہا
آنکہ آن ہمزہ در عین کلمہ باشد چون سَاَلَ دیگر اَیْسَ ہر جا کہ دو حرف از یک
بر وزن فَعَلَ
جنس در یک کلمہ بہم آیند بر شکل لزوم و ہر دو متحرک باشد بحرکت لازم ادغام نیز

واجب بود طریق ادغام در ینصورت است کہ اگر ما قبل متحرکین ساکن بود
بود حرف اول را ساکن کنند بی نقل و در دوم ادغام کنند چون حَبَبَ وَحَابَّ وَحُوبَّ
کہ در اصل حَبَبَ وَحَابَبَ وَحُوبَبَ بوده است و اگر ساکن غیر مده باشد
حرکت حرف اول را نقل کنند بما قبل دهند بعده ادغام کنند چون اَحَبَّ وَاسْتَرَدَّ
کہ در اصل اَحْبَبَ وَاسْتَرْدَدَ بود مگر آنکہ در مثل حَيِيَ وَحَيِيَ ادغام جایز نیست واجب
در مضارع ایشان ضمہ بر یا لازم نیاید مگر آنکہ ادغام موجب التباس نشود پس ادغام امتناع
بود چون سَبُبَ وَكَلُلَ وَجُدُدَ وَسُرُرَ سوال ادغام در حَابَّ موجب التباس
است از انکہ این لفظ مشترک ست میان اسم فاعل و اسم مفعول جواب این
التباس میان مشتقین ست و مثل این التباس در کلمہ عرب متحمل ست لیکن در قول مشکل شود
از انکہ ادغام نکردند تا التباس بہ قول نیاید با آنکہ التباس میان مشتقین ست نہ میان
در حَبَّ وَطَبَّ مشکل شود از انکہ ادغام در ایشان موجب التباس ست زیرا کہ این
ہر دو لفظ مشترک اند میان مصدر و صفت و همچنین در اَنَّ کہ فعل ماضی است
و اَنَّ کہ امر ست نیز مشکل شود از انکہ ادغام ایشان موجب التباس ست
یا اَنَّ و اَنَّ کہ حرف اند مگر آنکہ گویند کہ التباس میان مشتق و مشتق منہ

ومیان فصل حرف در کلام عرب محتمل ست دیگر اگر تکرار حرف برای الحاق باشد
(در فصل زان و آنگاه)
انگاه او غام ممتنع بود چون شَمْلَل کہ ملحق ست با دَحْرَجَ و قَلْبَبَ کہ ملحق ست با
تَدَحْرَجَ و قَوْدَدَ کہ ملحق ست با جَعْفَرٍ و قَعْدَدَ کہ ملحق ست با بُرْثُنٍ والحاق
(چاپ پشاور)
در لغت در رسیدن و در سانیدنست و در اصطلاح آنست کہ حرفی را بزیادت حرفی
بر وزن رباعی کنند یا رباعی را بزیادت حرفی بر وزن خماسی کنند از برای آنکہ ملحق
معامله ملحق بگیرند در تکسیر و تصغیر و غیران و در تَتَنَزَّلُ و تَتَبَاعَدُ ادغام نشد
از انکہ اجتماع دو حرف بر سبیل لزوم نیست و در اَفْعَلَ لکعب ادغام نشد از انکہ حرکت
بای دوم لازم نیست بلکہ عارض ست بسبب التقای ساکنین سوال در
مَنْ یُشَاقِقِ اللّٰہَ حرکت قاف دوم نیز عارضست لازم نیست نر بسبب التقای
ساکنین پس بایستی کہ ادغام جایز بودی جواب اصل مضارع مرفوع بود سکون
او بعارض من شرطیه است بخلاف امر کہ اصل او سکون بود حرکت
بعارض اجتماع ساکنین ست سوال در قَوِیَ وَاِدْعَوَیٰ در اصل قَوِوَ و
اِدْعَوَوَ بوده است قانون دوم موجود ست مُحَمَّدِیْنَ دِیْنَانِ وَدِیْنَارٍ کہ در
اصل دِوْنَانِ وَدِنَانٌ بوده ست قانون اول موجود ست چرا ادغام نکردند

جواب اینجا اعلال و ادغام معارض شده اند و هر جا که اعلال و ادغام معارض شوند اعلال را مقدم کنند بر ادغام از آنکه خفت در اعلال بیشتر است از ادغام از آنکه اصل در تخفیف اعلال است و ادغام ملحق باعلال است و مادام که عمل باصل ممکن باشد صیرورت بسوی ملحق روا نیست **سوال** در اِجْلِوَّاذٌ چرا اعلال را بر ادغام مقدم نکردند **جواب اول** اعلال جائی مقدم بر ادغام است که هر دو متجانس اصلی باشد و در اِجْلِوَّاذٌ هر دو زائده اند **جواب دوم** اِجْلِوَّاذٌ محمول بر فعل سود است یعنی اِخْلَوْذَ **جواب سوم** ادغام در وی وضعی است نه آنکه اصل وی اظهار بوده بعد ادغام کردند ولیکن این جواب ضعیف است **دیگر** هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند و هر دو متحرک باشند در دو کلمه ادغام جائز بود بشرط آنکه ماقبل هر دو متحرک صحیح یا مده یا حرف لین باشد چون فَعَّلَ لَبِيدٌ وَضَرَبَ تَبِّ بَرَّ وَقَامَ مُحَمَّدٌ وَيَعُودُهُ اَوْ دُوَيْلٌ لِزَيْدٍ وَثَوْبُ بَكْرٍ وَعَيْنُ تَصَرَّ وَاگر ماقبل هر دو متجانس حرف ساکن صحیح باشد چون قَرَمْ مَالِكٍ وَعَدْ وَلِيدٍ و یا هر دو حرف متجانس همزه باشند چون قَرَأَ اَبُوكَ ادغام ممتنع بود و دیگر هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند در یک کلمه یا در دو کلمه و اول ایشان متحرک بود و دوم ساکن ادغام ممتنع بود

از آنکه متحرک حرف دوم شرط او ادغام ست چون ظَلِلْتُ و مَسْئُولُ الْجِنِّيِّ سوال در
مُدَّ در حالت وقف حرف دوم ساکن میشود و او ادغام ممتنع نیست جواب
اول سکون وقف را حکم حرکتست جواب دوم آنکه متحرک حرف دوم شرط ادغام ست
ابتداءً لابقاءً و اینجا ابتداء حرف دوم متحرک بود بقاءً ساکن شده است بدانکه وجوب
ادغام و جواز و امتناع آن باعتبار حرکت حرف دوم ست یعنی هر کجا که حرکت حرف
دوم لازم ست ادغام واجبست چون مَدَّ یَمُدُّ مَدًّا و هر جا که عارضست ادغام جایز ست
چون لَمْ یَمُدُّ و مُدُّوا و لَا تَمُدُّ و هر جا که حرف دوم ساکن لازم ست ادغام ممتنع ست چون
مَدَدْنَ دیگر در بعضی کلمات مضاعف قلب همزه است برای تخفیف و این هر دو نوعست
سماعی و قیاسی سماعی چون تَقَضَّى الْبَازِي وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و لَمْ يَتَسَنَّهْ
که در اصل تَقَضَّضَ وَ دَسَّسَهَا و لَمْ يَتَسَنَّنْ بود بحذف اعلال و قیاسی چون دِينَارٌ و قِيرَاطٌ و شِيرَازُ و دِيمَاسٌ که در اصل دِنَّارٌ و قِرَّاطٌ و شِرَّازُ و دِمَّاسٌ بود و در بعضی کلمات عکس این مدهاست
و این نیز هر دو نوعست سماعی و قیاسی سماعی چون ظَلْتُ و مَسْتُ بفتح فا در اصل

ظَلِلْتُ وَمِسْتُ بکسر عین بود و بعضی حرکت عین بافامید هند بعده حذف میکنند
ایشان ظِلْتُ وَمِسْتُ بکسر فا میگویند و حذف در ظَلْتُ افصح ست لکثرة الاستعمال
کقوله تعالی فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ بخلاف مَسْتُ و قیاسی در مضارع باب تفعل و
تفاعل چون دو تا در اول کلمه جمع شوند چون تَنَزَّلُ وَتَبَاعَدُ کردر اصل تَتَنَزَّلُ تَتَبَاعَدُ
بود حذف تا اینجا جائز ست و مطرد و بعضی میگویند تای اول را حذف کنند و بعضی
گویند تای آخر را حذف کنند دیگر دو حرف متقارب در مخرج حکم دو حرف متجانس
دارند در ادغام چون خواهند که میان متقاربین ادغام کنند حرف اول را بدل
کنند از جنس دوم سازند بعده ادغام کنند چون عَبَدْتُ وَلَبَدْتُ و ادغام تنوین
و نون ساکن در یکی از حروف ینرملون هم ازین قبیل ست چون مَنْ يَقُولُ
و مَنْ رَاشِدٍ و مَنْ مَاءٍ و مَنْ لَيْلٍ و مَنْ وَالٍ و مَنْ نُوَّرٍ و ادغام تنوین
و نون ساکن در حرف یرملون دو گونه ست ادغام با غنه و آن در حرف یمو ست
و ادغام بغیر غنه و آن در دو حرف باقیست یعنی را و لام فائده در ادغام متجانسین
و یک کلمه حرف مدغم را در کتابت ابراز نکنند چون مَدَّ و در ادغام متقاربین ابراز کنند
چون لَبِثْتُ و در دو کلمه بهم جا ابراز نکنند چون قَدْ دَخَلُوا و قَدْ جَاءُوا و دیگر

حروف مدغم فیہ چون کہ ہر سہ یا موقف ساکن شود واجب است کہ او را حرکت دہند از جہت اجتماع
ساکنین زیرا کہ حروف مدغم ساکن بیشود واز جہت ادغام و حرف مدغم فیہ از جہت جزم
یا وقف پس ضرور ست حرف آخر را حرکت دہند و را با شد کہ فتحہ دہند از جہت خفت
یا کسرہ دہند از جہت آنکہ اصل در تحریک ساکن کسرہ است یا ضمہ دہند از جہت اتباع
حرکت ماقبل اگر مضموم باشد و را با شد کہ ترک ادغام کنند از جہت آنکہ حرکت حرف
دوم لازم نیست چون لَمْ یَمُدَّ وَلَمْ یَمُدِّ وَلَمْ یَمُدُّ وَلَمْ یَمُدْ وَہمچنین در
امر حاضر چون مُدَّ مُدِّ مُدُّ مُدْ و این مذہب بنی تمیم ست اما اہل حجاز ادغام
کنند مگر آنکہ ضمیر ساکن لاحق شود چون لَمْ یَمُدَّا وَلَمْ یَمُدُّوا وَلَمْ تَمُدِّیْ کہ ادغام
درین مواضع واجب ست از جہت لزوم فتحہ بالف ضمیر و لزوم ضمہ بواو ضمیر و لزوم
کسرہ بیای ضمیر جہ از حرکات ثلث نزدیک بنی تمیم وقتی ست کہ ہای ضمیر مؤنث غائب
و مؤنث غائب یا ساکن دیگر بدو متصل نشدہ باشد اما با اتصال ہو ضمیر مذکر ضمہ لازم ست
چون لَمْ یَمُدَّہُ وَمُدُّہُ و با اتصال ہای ضمیر مؤنث غائب فتحہ لازم ست چون
لَمْ یَمُدَّہَا وَمُدَّہَا و با اتصال ساکن دیگر کسرہ لازم ست بلغت فصیح چون
لَمْ یَمُدِّ الرَّجُلُ وَمُدِّ الْغُلَامُ و دیگر ہر جا کہ دو ساکن جمع شوند اگر ساکن

اول حرف مدولین باشد و ساکن دوم مدغم باشد در یک کلمه حذف کنند چون دَآبَّةٌ
وَلَوْ یَشَآءُ وَ تُمُوْدُ و این چنین اجتماع ساکنین در کلام عرب جائز ست باعتبار امکان
تکلم وصول تخفیف و این را اجتماع ساکنین علی حدہ میگویند و همچنین در حالت وقف
اجتماع ساکنین نیز جائز ست چون زَیْدٌ وَ عَمْرٌ و اگر ساکن دوم مدغم نباشد
مد حذف کرده شود چون بِسْمِ اللّٰهِ الْجَیْشُ وَ قُلِ الْحَقَّ و غیر مدہ را حرکت داده شود چون
اِخْشَوُا اللّٰهَ وَاخْشَیِ اللّٰهَ و اگر هر دو حرف صحیح باشد در دو کلمه اول را حرکت دهند چون
قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ وَاذْهَبْ اِذْهَبْ و در یک کلمه دوم را حرکت دهند سوال اَمَنُوْا و در اٰمِنُوْا
و یا در اٰمِنُوْنَ چرا حذف کردند با آنکه اجتماع ساکنین علی حدہ است جواب شرط
اجتماع ساکنین علی حدہ آنست که هر دو ساکن در یک کلمه باشد و حرف مدغم در اٰمِنُوْنَ
اِمْنِیْنَ در کلمه دیگر ست سوال پس بایستی که الف اٰمِنُوْنَ و اٰمِنُوْنَ نیز
حذف میکردند زیرا که شرط اجتماع ساکنین علی حدہ فوت ست از جهت آنکه حرف غیر
در کلمه دیگر ست پس الف را چرا سلامت داشتند جواب اگر الف در اٰمِنُوْنَ
حذف میکردند التباس نفی بمفرد آمدی و اگر در اٰمِنُوْنَ الف حذف میکردند سه نون
جمع شدی پس اجتماع ساکنین اینجا بضرورت مفوست بخلاف حذف واو در اٰمِنُوْنَ

وحذف یا در اضوبہ کہ موجب التباس نیست پس حذف و اثبات این واجب شد این ہمہ گفتہ بیان
قوانین تحلیل مقال مضاعف و ممہوز بود فاما قوانین تعلیلات اجناس باقی از لفیف
مفروق و مقرون و مثال و مضاعف و جزآن از اجناس مرکب ہمہ بر قوانین
کہ یاد کردیم مبنی ست چون تامل کردہ شود و حکم مضاعف رباعی ہمچو حکم صحیح درہی
تعلیل و تغییر شود چون دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرِجْ وَمُدَحْرِجٌ بدانکہ کلماتی چند از مستقل و مضاعف
بر اصل داشتہ اند باوجود موجبات اعلال و ادغام تا بر اصل کلمات دیگر دلیل باشند
چون لَوْذٌ وَلَوَذَانٌ وَعَیْنٌ وَصَیْدٌ وَحَوَنَةٌ وَحَوْلَةٌ وَشَوْلَةٌ وَاسْتَرْوَحَ
اِسْتَحْوَذَ وَاسْتَصْوَبَ وَاسْتَصْوَدَ وَجَبَذَ وَصَیَّبَ اِلَیْہِ مَطَرُ السَّرْوِ اِلَی السَّقَاءِ
و مانند آن از چند قوانین متفرق دیگر ست کہ بدان حاجت باشد نیز یاد کنیم یکی آنکہ
ہر الف کہ ماقبل وی مضم بود واو شود بشرط آنکہ زائدہ باشد چون مضروب اصلی مجہول
ضُارِبَ وَمَضْرُوبٌ تصغیر ضَارِبٌ وَدُرَیْنِبٌ تصغیر نَابٌ الف او گشت باآنکہ ماقبل
او مضموم ست زیرا کہ الف اصلی ست زائدہ نیست بدلست از یاء کہ در تصغیر بسوے
اصل رد کنند و اگر مکسور باشد یا شود چون مِحْرَابٌ وَمِحَارِیبُ وَمِفْتَاحٌ وَمَفَاتِیحُ
و چنین واو ساکن کہ ماقبل وی مکسور گردد یا شود چون عُصْفُورٌ عَصَافِیرُ و دیگر

هر سه که در واحد سوم جا باشد و زائده بود در رجع بعد الف فعائل افتد همزه گردد چون
صَحِيفَةٌ صَحَائِفُ وَ مَجُوزَةٌ مَجَائِزُ وَ رِسَالَةٌ رَسَائِلُ وَ در مَعَايِشُ وَ مَقَاوِم
همزه نگشت از انکه یاء در صَحِيفَةٌ وَ الف در مَقَامٌ زائده نیست بلکه اصلی ست و ابدال یا
همزه در مَصَائِبُ باوجود انکه یاء صَحِيفَةٌ اصلی ست شاذست و دیگر هر جا که الف
فعائل میان دو واو یا میان دو یا افتد و بعد آن الف در حرکت باشد واو یای اخیر را همزه
بدل کنند چون اَوَّلٌ فَاوَائِلُ وَ خَيِّرٌ خَيَاثِرُ کذا در اصل لَوَاوِلُ وَ حَيَايِرُ بود

تکملہ

و دیگر هر جا که دو همزه متحرک بهم آیند و یکی از ایشان مکسور باشد دوم را یا بدل کنند
چون جَاءِ بر قول سیبویه که در اصل جَايِئٌ بود یا را همزه بدل کردند چنانچه رَبَائِع گفتند
دو همزه متحرک جمع شدند و یکی از ایشان مکسور ست دوم را یا بدل کردند بعد ازان اعلال قاضٍ
و دامٍ کردند جَاءٍ شد اما بر قول خلیل از جهت کراهت دو همزه قلب کنند یعنی عین کلمه
بجای لام کلمه و لام کلمه را بجای عین کلمه برند بعد از اعلال قاضٍ کردند جَاءٍ شد
و همچنین ست خَطَايَا و دَنَايَا که در اصل خَطَائِي و دَنَائِي بود یا را همزه بدل کردند
چنانچه در مَصَائِبُ نمودند پس دو همزه متحرک جمع شدند و یکی از ایشان مکسور ست ثانی را

بیا بدل کردند و همزهٔ اول را بیای مفتوحه بدل کردند چنانچه قیاس ست در مانند مَطایا
خطائی شده
بعده یای ثانی را از جهت تحرک و انفتاح ماقبل بالف بدل کردند خَطایا شد و این
را سیبویه است و نزد خلیل قلب کردند یعنی همزه را بجای یا کردند و یا را بجای همزه آوردند
پس بگیر بدانکه اگر حرف مطبقه یعنی طا یا ظا یا صاد یا ضاد بجای فا کلمه در باب افتعال افتد
مادا ابدال کنند طا را در طا بر سبیل وجوب ادغام کنند برای اجتماع مثلین چون اِطْلَبَ
که در اصل اِطْتَلَبَ بود و اگر ظا باشد جائز ست که تا را ظا و طا را ظا یا بالعکس ساخته
و ادغام یکی در دیگری کنند و اظهار احسن ست چون اِظْلَمَ و اِطْلَبَ و اِظْظَلَمَ که در اصل
اِظْتَلَمَ بود و اگر صاد باشد روا ست که تا را طا و طا را صاد ساخته در صاد ادغام
کنند چون اِصْطَبَرَ که در اصل اِصْتَبَرَ بود و ضاد حکم صاد دارد چون اِضْطَرَبَ که در اصل
اِضْتَرَبَ بود و در اِصْطَبَرَ بقیاس مبدون ادغام احسن و اکثر ست و عکس
ادغام مذکور روا نیست پس اِطَّبَرَ و اِطَّرَبَ درست نباشد و سیبویه در اِضْطَجَعَ
اِضْجَعَ عکس این قلب حکایت کرده و اگر بجای فا کلمه در باب افتعال دال باشد
واجب ست که تا را دال کنند اگر دال باشد در دال ادغام نمایند چون اِدَّعَی که در اصل
اِدْتَعَی بود و اگر ذال باشد روا که دال بدل تا را ذال سازند یا ذال را دال یکی را

ودر دیگری ادغام نمایند وتر ک ادغام نیز درست ست چون اذ گر و اذ گ ر و
اذ گ ر که در اصل اذ تگیر بود اگر ذا باشد دال را ساخته زا را در زا ادغام
سازند وعکس نکنند وعدم ادغام نیز درست چون اتّان واذ دان که در اصل
اتْنان بود واگر بجای فا کلمه تا باشد ادغام وعدم ادغام هر دو جائز
چون اتّصل وفصل واگر ثا باشد لازم ست که هر یکی را جنس دیگری ساخته
ادغام نمایند وعدم ادغام روا نیست چون اثار وآثار که در اصل اثْار بود
واگر سین یا صاد باشد رواست که تا را سین یا صاد ساخته در سین وصاد ادغام نمایند
چون اسّمع واجمع که در اصل اسْتمع واجْتمع بود وبا تمع گفته نمی شود
وعدم ادغام انصع ست ودر فا کلمه نزد ادغام فتحه وکسره رواست وهمچنین
در عین ماضی معلوم نیز فتحه وکسره رواست واین بر چهار صورت خواهد بود
فتح فا وعین وکسر فا وعین وفتح فا وکسر عین وبالعکس چون فَتَلُوا وقَتِلُوا
وفَتِلُوا وقَتَلُوا که در اصل اقْتَتَلُوا بود بدانکه قوانین هر جنس
از اجناس مذکوره بسیار ست اما درین کتاب مختصر زیاده نتوان نوشت تا کار
عبارت کتاب دراز نگردد فقط

تبصرہ

دگر حروف مذکورہ مین گفتہ باب افتعال اند روا کہ تا یش جنس ما بعد شود و ادغام لازم
گردد چون هَدٰی کہ اصلش اِهْتَدَیَ بود تا را دال کردند و در دال ادغام نمودند
و ہمزہ را از جہت استغناء حذف ساختند و دران نیز چہار صورت ست
هَدٰی بفتح ہا و دال هِدٰی بکسر ہا و فتح دال هَدْیٌ بکسر اول و فتح ہا و یا هِدْیٌ بکسر اول
و فتح یا مضارع معلوم یَهْدِیْ اصلش یَهْتَدِیُ تا دال شد و در دال ادغام
گردید و حرکت تا بفا آمد و بکسر فا نیز برای موافقت ماضی و بکسر علامت مضارع
بمتابعت ماضی کسرہ و از قبیل قلب نیست زیرا کہ یا در انجا مکسور نمی شود و همچنین ست
حال امر و مصدر یعنی هَدِّ و هِدًّا بفتح فا و کسر آن اصلش اِهْتَدِ و اِهْتِدَاءً
فاعل اسم منصوب مَهْدِیٌّ بفتح فا و کسر آن برای تمیز از اسم فاعل باب تفعیل و
بمتابعت ضم میم ضم فا دین وجہ بہ نسبت سابق زائد ست و دیگر ہر گاہ تای تفعل و
تفاعل پیش از حروف مذکورہ بیاید در جواز ادغام در ما بعد خود مثل تای افتعال ست
و ہمزۂ وصل وقت حاجت در اول آرند و مضمون یعنی در صیغہ ائیکہ پیش ماضی نباشد
چنانکہ در مصدر و ماضی و امر چون در ابتدای کلام در آیند مثل اِنْکَسَرَ و اِقْتَدَرَ

وَاثَرَهُ وَاثَاقَلَ وَاجْتَمَعَ وَاجَامَعَ وَادَّثَرُوا دَّارَكَ وَاذَّكَّرُوا ذَّاكِرَ
اِمَّرَّيْنِ وَامَرَّادَ وَامَرَّ وَاسْمَعَ وَاسَاطَ وَاسْتَحْجَرَ وَاشَاجَرَ وَاصَابَرَ وَاصَّابَرَ وَاضَرَعَ
وَاضَاعَنَ وَاطَيَّرَ وَاطَايَرَ وَاطَّلَمَ وَاظَّالَمَ مصدر باشد یا ماضی یا امر کہ در اصل
تَدَرِّسُ وَتَتَارَكُ وَتَتَزَوَّدُ وَتَثَاقَلُ وَتَجَمَّعُ وَتَجَامَعُ مُتَدَثِّرٌ وَدَّارَكَ مُتَذَكِّرٌ وَتَذَاكُرٌ وَتَزَيَّنَ
تَزَادَرُ وَتَسَمَّعُ وَتَسَاطُ وَتَسْتَحْجَرُ وَتَشَاجَرُ وَتَصَابَرُ وَتَصَابَرُ وَتَضَرَّعُ وَتَضَاعَنَ
تَطَيَّرُ وَتَطَايَرُ وَتَظَلَّمُ وَتَظَالَمُ بود و دیگر لام تعریف در راء و نون در حروف مذکورہ
بالاسوای جیم جو با مدغم میشود نحو اَلرَّاءُ وَالنُّوْنُ وَالثَّاءُ وَالدَّالُ وَالذَّالُ وَالزَّاءُ وَ
وَالسِّيْنُ وَالشِّيْنُ وَالصَّادُ وَالضَّادُ وَالطَّاءُ وَالظَّاءُ وَالتَّاءُ وَعَلَيْهِ التَّمَامُ

تتمہ

خاتمۃ الطبع الحمد للہ کہ درین آوان حمید و زمان سعید بتائید خداوند جہان این
ایزد جہان کتاب مستطاب فوائد انتساب در سوال و جواب علم صرف الاجواب
مفید مبتدی مسمی بہ دستور المبتدی حسب فرمایش جناب حاجی محمد عبد الغنی
صاحب تاجر کتب کلکتہ قریب مدرسہ عالیہ غلطیر باہتمام محمد فخر الدین در مطبع فخر المطابع
واقع شہر لکھنؤ محلہ اکبریہ گنج بماہ ربیع الثانی سنہ ۱۲۶۳ ہجری حلیہ طبع پوشید